

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)

بحران خلیج و چشم انداز تحول اوضاع

پایان مرحله نه جنگ نه صلح

پس از هشت سال جنگ خانمانسوز و گذشت ۲ سال از آتش بس بین دولتهای ایران و عراق و مذاکرات مستقیم و غیرمستقیم طرفین، سرانجام در اواخر مردادماه تبادل اسرائی که سالها در چنگال رژیمهای ارتجاعی ایران و عراق گرفتار بودند آغاز گردید. نیروهای عراقی بخش‌هایی از خاک ایران را که در اشغال داشتند تخلیه نمودند، طارق عزیز برای دیدار با سران جمهوری اسلامی به تهران شتافت و طرفین پس از انجام مذاکراتی اعلام نمودند مناسبات عادی خود را از سرخواهند گرفت. با این ترتیب بنظر میرسد جنگی که ۸ سال تمام ادامه یافت و جز کشتار، ویرانی، آوارگی و در بدری برای توده‌های مردم ایران و عراق چیزی در بر نداشت، جنگی که بخاطر منافع آزمندان و جاه طلبانه رژیمهای ایران و عراق شعله ور شده بود، به پایان میرسد. حال با توجه به توافقات میان

در نخستین ساعات تابان در روز پنجشنبه ۱۱ مردادماه، ارتش عراق با یک حمله برق آسایه کویت، طی چند ساعت تمام خاک این کشور را به تصرف خود درآورد و شیوخ حاکم بر کویت به عربستان سعودی فرار کردند. تاج و زنجاری عراقی به کویت و اشغال خاک این کشور که در پی شکست مذاکرات سیاسی طرفین صورت گرفت منطقه خاورمیانه و خلیج فارس را با یک بحران جدید و بسیار در پیرو ساخت. شورای امنیت سازمان ملل در نخستین قطعنامه خود پیرامون این مسئله، ضمن محکوم کردن رژیم عراق، خواستار خروج بی قید و شرط نیروهای این کشور از کویت گردید. در یک قطعنامه دیگر حکم به دریم اقتصاد عراق داد و بلاخره استفاده از نیروی نظامی را برای اجرای کامل تحریم اقتصادی تصویب نمود. امپریالیسم آمریکا که اکنون خود را قدرت بلا منازع جهان می‌داند، بدون اینکه به انتظار بطنما می‌های شورای امنیت بنشیند، سریعاً نیروهای مسلح خود را به منطقه خلیج گسیل داشت. در پی آن امپریالیسم انگلیس و برخی دیگر از قدرتهای امپریالیستی نیز بسهم خود نیروهای مسلح خویش را به

اطلاعیه مشترک
اتحاد کارگران انقلابی ایران (راوکا) - سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) - هسته اقلیت
بناست
دو هجدهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

ترور کاک علی کاشف پور را محکوم می‌کنیم!
۱۶

آلونک‌های شرق تهران و دلایل تخریب آنها
۷

وزیر آموزش و پرورش و توجیه‌گری سیاستهای رژیم

چنان‌واکنش شدیدی را در میان مردم برانگیخت که وزیر آموزش و پرورش ناگزیر شد از طریق یک مصاحبه با خبرگزاری جمهوری اسلامی مردم را به آرامش دعوت کند و به آنها وعده داد که با مدیران و مسئولینی که از محدوددهای "خودپایری" و "هم‌پایری" فرا تر رفته و شهریه اجباری وضع کرده‌اند، برخورد خواهد کرد. اما برغم وعده‌های جناب وزیر این با جگیری ادامه یافت و مشکل مردم حل نشد. اینکه در ماهیت رژیم جمهوری اسلامی است که از هر وسیله‌ای برای چاپیدن مردم و تحمیل فشارهای مادی روز افزون استفاده کند، حقیقتی است بر همگان روشن و سیاست‌خیزان نیز در همین چارچوب

اوضاع عنا بسا مان آموزش و پرورش و کمیت فوق العاده بالای تعداد دبیرسوادان در ایران نظیر بسیاری از مسائل اجتماعی دیگر روز بروز با بعد و خیم تری بخود می‌گیرد و سیاستهای ارتجاعی رژیم پیوسته بروخامت و تضعیف می‌افزاید. اما سال نیز در آستانه سال تحصیلی جدید، رژیم موانع دیگری بر سر راه دسترسی فرزندان کارگران و زحمتکشان ایران به مدارس ایجاد نمود و با درخواست مبلغی سنگین برای ثبت نام دانش آموزان، آنها را ناگزیر ساخت یا از تحصیل چشم‌پوشند و یا اینکه با رایس هزینه‌های سنگین را نیز متحمل شوند. این اقدام با جگیری رژیم که البته تحت عناوین "خودپایری" و "همپایری" صورت گرفت،

تشدید وخامت شرایط زندگی در ایران

امروز فشارگرانی و هزینه‌های کمرشکن زندگی بیکاری و خطر مرگ از گرسنگی آنچنان بی‌زندان بر زندگی طبقه کارگران ایران و عموم توده‌های زحمتکش سایه افکنده است که همه از افزایش هزینه‌های زندگی و فقر و فلاکت کارکنان و کارگران سخن می‌گویند. از هنگامیکه رژیم جمهوری اسلامی در ایران به قدرت رسید، در اثر سیاستهای ارتجاعی رژیم، بحرانی که از او سده ده پنجاه اقتصاد را در هم ریخت و ترا گرفته بود تشدید شد و همگام با شدت یافتن بحران اقتصادی، سطح معیشت توده‌ها تنزل

از هیجان نشریات ★ **کنکره "اکثریت"، ادامه خط مشی اپورتونستی**
۸

یادداشت‌های سیاسی
★ **در حاشیه انتخابات مجلس خبرگان**
۱۶

کار-نان-آزادی - حکومت شورائی

پایان مرحله نه جنگ نه صلح

بخشید، اوضاع داخلی رژیم روز بروز وخیم تر میشد، از سوی دیگر اصرار بر ادامه جنگ و کشتار، افکار عمومی مردم جهان را بشدت علیه آن برانگیخت و با انفراد بین المللی روزا فزون روی برگردید. با این وخامت اوضاع داخلی و بین المللی رژیم، ناتوانی در ادامه و پیشبرد جنگ بیش از پیش آشکار گردید و دوران شکست های متوالی آغاز شد. این شکست ها آخرین تیر خلاص را بر مقاومت جنون آمیز رژیم بر ادامه جنگ وارد آورد. جمهوری اسلامی دیگر قادر به مقاومت و ادامه جنگ نبود. بنابراین زیر فشار مبارزات توده های مردم ایران علیه جنگ و رشد روز افزون ناراضی و اعتراض آنها، فشار افکار عمومی و با لاشر شکست های پی در پی ناگزیر شد پس از یکسال که از صدور قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل میگذشت، این قطعنامه را بپذیرد. رژیم قطعنامه شورای امنیت را پذیرفت تا شاید خود را از مخمصه ای که با آن رویرو بود برساند. بر مبنای این قطعنامه می باید نیروهای نظامی طرفین به مرزهای شناخته شده بین المللی باز گردند، اسرا آزاد شوند، دولت های ایران و عراق هر گونه اقدام نظامی علیه یکدیگر قطع کنند و سر انجام یک هیئت بیطرف به بررسی و تحقیق پیرامون آغاز جنگ بپردازد و هیئتی دیگر میزان خسارات را تعیین نماید. رژیم جمهوری اسلامی آتش بس را پذیرفت، رژیم عراق نیز پس از صدور قطعنامه اعلام نموده بود حاضر به پذیرش آن است. بدین ترتیب می باید قطعنامه به اجرا درمی آمد. اما از آنجا که رژیم های ایران و عراق هیچیک از مقاصد و اهداف ارتجاعی خود دست برنداشته بودند بلکه بدلیل توازن قوا و توانایی در پیروزی نظامی، آتش بس را پذیرفته بودند، از اینرو هر یک دعای خود را در پوششی دیگر از سر گرفتند. رژیم عراق که در دوران برتری نظامی ایران قرار داد ۱۹۷۵ الجزایر را امضا نمود، اکنون که از برتری نسبی نظامی نسبت به ایران برخوردار بود، خواستار انعقاد قرارداد جدیدی بر مبنای مرحله کنونی توازن قوا بود. بنا بر این دعای پیشین خود در مورد حاکمیت بر شط العرب و تپه های استراتژیک مشرف به قصر شیرین را تجدید نمود. جمهوری اسلامی نیز نه فقط بر خطوط مرزی قبلی از آغاز جنگ تا کیدمی ورزید بلکه خواستار تشکیل کمیته ویژه تعیین آغاز زگر جنگ شد تا با اتکاء به آن مدعی غرامات جنگی گردد. بنا بر این آتش بسی که پس از هشت سال جنگ ارتجاعی و ویرانگری، از سوی طرفین پذیرفته شده بود، بخاطر سیاست الحاق طلبی و غرامت خواهی دور رژیم با بن بست مواجه شد. در چنین شرایطی رژیم های

جمهوری اسلامی و رژیم عراق سوال این است که آیا این رژیمها می توانند صلحی پایدار را برای توده های مردم دو کشور، تامین کنند؟ برای پاسخ به این سوال ابتدا باید دید جنگ بر پایه کدامین اهداف آغاز شد، چرا به آتش بس انجام میدویدم؟ عوامل سبب ترک مخاصمه و پذیرش "صلح" را فراهم نمود.

پس از سرنگونی رژیم شاه، تقابل منافع جاه طلبانه و غارتگرانه رژیم های حاکم بر ایران و عراق، به شعله و روشن شدن جنگ ارتجاعی انجامید. رژیم عراق، در شرایط عدم وجود یک ژاندارم منطقه ای، خود را برای کسب ژاندارمی منطقه آماده می نمود. رژیم جمهوری اسلامی با توجه به تعمیق مبارزات توده های ازیکسو و ازهم گسیختگی نیروهای سرکوبگر از سوی دیگر، بدنبال مستمسکی بود تا توجه توده های مردم را منحرف سازد، نیروهای سرکوبگرش را صیقل دهد و به صدور اسلام و بیان اسلامیسم ارتجاعی بپردازد. تحت چنین شرایطی رژیم های حاکم بر ایران و عراق بخاطر اهداف ارتجاعی و توسعه طلبانه خود آتش جنگی را بر فروختند که کارگران و زحمتکشان دو کشور نخستین قربانیان آن بودند. این جنگ که هشت سال ادامه یافت از نظر نظامی چندین مرحله را پشت سر گذارد. مرحله تعرض نظامی عراق و شکست های جمهوری اسلامی، مرحله تعرضات رژیم جمهوری اسلامی و بازپس گیری مناطقی از خاک ایران که به اشغال عراق درآمده بود. اما علیرغم این فرازونشیب ها به لحاظ نظامی، نظریه توازن قوا می موجود هیچیک از طرفین از امکان برتری کامل بحریریف و شکست طرف مقابل در جنگ برخوردار نبود. در حالیکه تداوم جنگ طرفین را به لحاظ نیروی نظامی و امکانات بشدت فرسوده ساخته بود، جمهوری اسلامی همچنان نعره های جنگ طلبانه سر میداد و خواه ستار ادامه جنگ تا سرنگونی صدام بود، هر چند بین حقیقت از مدت ها پیش بر همگان و حتی سران رژیم آشکار گشته بود که بنا به توازن نظامی موجود در جبهه های جنگ، معادلات منطقه ای و سیاست های بین المللی، شکست رژیم عراق از طریق کسب پیروزی نظامی امکان پذیر نیست، اما رژیم همچنان بر ادامه جنگ پای می فشرد. جنگ ادامه یافت اما نه تنها چیرگی عاید رژیم نکرد بلکه جمهوری اسلامی صدام با وضعیت سیاسی و نظامی وخیم تری رویرو گردید. ادامه جنگ بحران اقتصادی را عمیق تر ساخت و از هم گسیختگی اقتصاد را شدت بخشید. کاهش درآمدهای حاصل از نفت نیز از یکسو و بحران اقتصادی را تشدید نمود و از سوی دیگر دولت را با دشواری تا مین هزینه های نظامی و روبرو ساخت. فشار بحران اقتصادی و هزینه های کمر شکن جنگ ناراضی توده های مردم را از ادامه جنگ شدت

ایران و عراق از فرصتی که آتش بس پیش آورده بود برای تجهیز کار ملتر نیروهای مسلح خود و افزودن بر ظرفیت نظامی و قدرت آنها جمعی خود بهره جستند. پیشرفت چندانی در اجرای قطعنامه شورای امنیت صورت نگرفت و حتی مذاکرات نیز به بن بست رسید. در این مقطع صدام حسین ضمن ارسال نامه ای برای سران جمهوری اسلامی مسئله مذاکره مستقیم در سطح رئیس جمهور دو کشور را پیش کشید. این مسئله قبلا نیز از سوی رژیم عراق طرح شده بود اما سران جمهوری اسلامی پذیرش آن را بمثابه یک شکست سیاسی رد کرده بودند. جمهوری اسلامی این بار در قبال این خواست عراق و کنش مثبتی نشان داد چرا که اگرچه طی دوران آتش بس تلاش نمود تا زاین امر طفره رود اما راه دیگری پیش رونداشت. زیرا یکی از عواملی که رژیم را وادار به پذیرش آتش بس نموده بود و اوضاع اقتصادی و سیاسی ورشده ناراضی توده ای بود که در شرایط جنگانه صلح این وضعیت مدام وخیم تر شده و لذا با توجه به مجموعه شرایط داخلی و بین المللی اکنون در تلاش بود بهر قیمت مسئله را فیصله بخشد تا شاید بتواند خود را از بحران داخلی نجات دهد.

در چنین وضعیتی که جمهوری اسلامی بنا به مجموعه شرایط آماده شده بود و بدینا کره مستقیم میان صدام و رفسنجانی برود، حمله عراق به کویت و بحران جدیدی که در منطقه خلیج فارس ایجاد گشت، سبب شد رژیم عراق بنا به دلایل متعددی عجلتا از دعای او رضی خود در رابطه با ایران دست بردارد. رژیم عراق که پس از حمله به کویت در انزوا و شدید بین المللی قرار گرفته است و در مقابل به لشکر کشی امپریالیست ها به منطقه، جبهه جدیدی را گشوده است، از آنجا که قادر نیست در آن واحد در دو جبهه بجنگد، تصمیم گرفت نیروهای خود را از مرزهای ایران فرخواند، خاک ایران را ترک گوید و با تبادلال سراسری جنگی، مناسبات با جمهوری اسلامی را بحالت عادی بازگرداند. رژیم عراق با این هدف به اقدام فوق دست زد که اولانیروهای خود را در رابطه با بحران جدید خلیج فارس متمرکز نماید و ثانیاً با توجه به انزوا و بین المللی و محاصره اقتصادی گسترده ای که علیه عراق بعمل آمده است، در این میان حمایت و همکاری جمهوری اسلامی را جلب نماید تا لاقول حکومت ایران را در این میان بیطرف سازد. از اینرو صدام حسین طی پیامی به تاریخ ۲۴ مرداد تصمیمات جدید رژیم عراق در رابطه با بحران اقتصادی و سیاسی به رفسنجانی، بخوبی اهداف دولت عراق را روشن میسازد. در متن پیام در رابطه با علت موضعگیری جدید عراق در این مورد آمده است: "... بمنظور فعال ساختن جدی و هماهنگ کردن برادران مومن در صفحه ۱۰

بحران خلیج و چشم انداز تحول اوضاع

جنگ بدست آوردن جهت کمی و کیفی به یکا رتسش فوق العاده قدرتمند منطقه تبدیل گردید. در نتیجه این تغییر در توازن قوای نظامی، ارتش عراق توانست یک سلسله تعرضات نظامی را علیه جمهوری اسلامی سازمان دهد. سرانجام رژیم جمهوری اسلامی که با یک رشته شکستهای نظامی پی در پی روبرو شده بود ناگزیر به پذیرش آتش بس گردید.

تحت چنین شرایطی و به هنگامی که ارتش عراق قدرتمندتر از گذشته از جنگ بیرون آمده بود، رژیم عراق برای حصول به اهداف سیاسی و اقتصادی خود در ارتباط با کشورهای عربی دست بکار شد. صدام پیروزی خود را در جنگ با جمهوری اسلامی یک پیروزی برای "مت عربی" میدانست که میبایستی در عمل با به رسمیت شناخته شدن سرکردگی عراق در منطقه و تامین منافع اقتصادی بورژوازی عراق، مهرتایید بر آن زده شود.

نخستین هدف اجرای این سیاستهای عراق کویت بود. به دلایل متعدد: اولاً - عراق یک ادعای تاریخی بر کویت داشت. ثانیاً - کویت کشور نفت خیز فوق العاده ثروتمندیست که میتواند خواستها و منافع اقتصادی طبقه حاکمه عراق را تامین کند. ثالثاً - تسلط بر کویت خود بخود تامین کننده هژمونی عراق در منطقه و تسلط بر دیگر شیوخ و سلاطین منطقه خلیج بود.

بعید بنظر میرسد که رژیم عراق از همان آغاز پیشبرد این سیاست خود را تنها در گرو اشغال کویت و الحاق سریع آن به عراق میدانست.

برغم تمایلات شدید اشوونیستی و توسعه طلبانه ای که از ماهیت سیاست بعضی هائاشی میگردد و طبیعتاً الحاق طلبی ارضی جزء لاینفک آن محسوب میگردد چنین بنظر میرسد که رژیم عراق در مرحله کنونی خواستار آن بود که رژیم کویت بخش دیگری از هزینه های دوران جنگ ایران و عراق را بر عهده بگیرد. با زبرد اخت و امهائی را که در دوران جنگ به عراق داده است، منتفی سازد. بخشی از هزینه های بازسازی را در عراق بپردازد. اختلافات مرزی بویژه اختلاف بر سر جزایر وره و بوبیان را به نفع عراق حل کند تا این کشور موقعیت سیاسی و نظامی خود را در خلیج مستحکم سازد و با لآخره سرکردگی بی چون و چرای عراق را در منطقه بپذیرد. رژیم کویت به اتکاء پشتیبانی امپریالیسم آمریکا و انگلیس از پذیرش خواستهای عراق سرباز زد. واکنش رژیم عراق در برابر ایستادگی کویت حمله نظامی بود. دست آویز حمله نظامی نیز دزدی کویت از منابع نفتی عراق و تخطی این کشور از سهمیه های اوپک به نفع امپریالیستهای اعلام شد. اینکه این ادعاهای رژیم عراق صرفاً دستاویزی برای حمله نظامی به کویت محسوب میشود، حقیقتی است بر همگان روشن. مذاکرات شتابزده ای که سریعاً به بن بست رسید و واقع اتمام حجت نداشتی بود. نیروهای نظامی عراق منتظر دستور حمله برای اشغال کویت بودند.

چند ساعت پس از آنکه مذاکرات نمایندگان عراق و کویت در عربستان به بن بست رسید، حمله برق آسای نیروهای نظامی عراق به کویت آغاز گردید. رژیم عراق با اشغال خاک این کشور و اعلام جمهوری یک رژیم طرفدار خود را در کویت مستقر ساخت، تا از این طریق به اهداف خود جامه عمل پوشد. اما واکنش سریع امپریالیسم آمریکا با اعزام نیروهای نظامی به منطقه و تشدید خطر یک درگیری وسیع نظامی، عراق را واداشت که سریعتر مقاصد خود را عملی سازد و کویت را ضمیمه خاک خود سازد و بدین طریق بر هر گونه حق مردم کویت در تعیین سرنوشت خویش خط بطلان کشید. بنا بر این روشن است که تجا و وزن نظامی عراق به کویت، اشغال و انضمام آن از اهداف و مقاصد توسعه طلبانه و جاه طلبانه طبقه حاکمه این کشور ناشی شده و برخلاف

منطقه اعزام نمودند. مدخله نظامی امپریالیسم در منطقه و صف آرائی هائیشی که در قبایل این تجا و امپریالیسم صورت گرفت، بحران را تشدید نمود. هم اکنون با تمرکز یک نیروی بسیار عظیم نظامی و سلاحهای فوق العاده پیشرفته و مخرب، خطر بروز یک درگیری نظامی و برافروخته شدن آتش یک جنگ، تمام منطقه را بشدت تهدید میکند. جنگی که هیچ ربطی با منافع و مصالح توده های زحمتکش مردم منطقه ندارد و تنها منتج از منافع اقتصادی و سیاسی آزمندیها و توسعه طلبی های ارتجاع عرب و ارتجاع امپریالیستی - صهیونیستی خواهد بود. برای درک این حقیقت که این بحران برخاسته از ستیز منافع مرتجعین منطقه و ارتجاع جهانی است و چنانچه به یک جنگ مخرب تبدیل شود صرفاً ابزاری برای حل مسئله به نفع مرتجعین محسوب میگردد و لذا مردم منطقه برغم شعارهای عوامفریبانه طرفین هیچ نفعی در این جنگ و پیروزی آنها ندارند. لازم است که اهداف و مقاصد نیروهای که در این بحران در برابر یکدیگر صف آرائی نموده و آماده انهمیلیونها انسان زحمتکش را فدای مقاصد آزمندان، توسعه طلبانه و ارتجاعی خود کنند، بررسی گردد.

هدف عراق از حمله نظامی به کویت و اشغال آن

حمله نظامی عراق به کویت و اشغال این کشور هر چند که در مقطع کنونی ناشی از یک رشته علل و عوامل سیاسی و نظامی است، اما از اختلافات و مناقشات دیرینه این دو کشور مجزا نیست. این اختلافات دارای یک زمینه تاریخی است. زمینه ای که محصول یک رشته سیاستهای استعماری امپریالیسم انگلیس در تمامی منطقه و در دورانی است که انگلیس قدرت فائقه را در سیاستهای جهانی و نقش اصلی را در به بند کشیدن ملت های جهان و مستعمره کردن کشورهای دیگر بر عهده داشت و در هر کجا که منافع اقتصادی و سیاسی آن ایجاب میکرد، با تجدید تقسیم مرزهای جغرافیائی به نقاط تعارضی شکل داد که لااقل در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس تا به امروز نیز هنوز بصورت کانونهای اختلاف و تعارض وجود دارند.

عراق مدعی است که از نظر تاریخی کویت جزئی از کشور عراق بوده که در نتیجه سیاستهای امپریالیسم انگلیس به یک دولت مستقل تبدیل شده است. این ادعا بویژه از دوران عبدالکریم قاسم که کویت را بخشی از خاک عراق و جزء لاینفک آن اعلام نمود، در مقاطع مختلف از سوی محافل حاکمه این کشور عنوان شده و برغم اینکه بعدها موجودیت کویت را بصورت یک کشور مستقل به رسمیت شناختند، اما از ادعای ارضی خود دست برنداشتند. مناقشه مرزی ۱۳۵۲ و ادعای عراق به جزایر وره و بوبیان و منطقه نفت خیز رمیله دوباره به این اختلافات با بعد جدیدی بخشید. رژیم عراق بدون اینکه از ادعاهای ارضی خود دست بردارد، زیر فشار قدرتهای منطقه ای و بین المللی ناگزیر شد نیروهای خود را از مرز کویت فراخواند. بنا بر این، زمینه تجدید مخاصمات همچنان باقی ماند. از آن زمان هفده سال گذشت. طبیعتاً این دوران در نتیجه تحولاتی که در منطقه بوقوع پیوست دگرگونیهای در توازن قوای نیروهای منطقه ای صورت گرفت. جنگ هشت ساله رژیم های ایران و عراق که از جانب هر دو رژیم با مقاصد توسعه طلبانه و جاه طلبانه برافروخته شد در نهایت این نتیجه را برای عراق در پی داشت که این کشور را به یک قدرت نظامی نیرومند منطقه تبدیل نمود. توسعه طلبی پاناسلامیستی رژیم جمهوری اسلامی که ادعای ایجا دیکامپراطوری اسلامی را داشت، سیاست جانبداری قدرتهای بین المللی و منطقه ای را از رژیم عراق تقویت نمود. رژیم عراق با بهره گیری از اوضاع مساعدی که در نتیجه عملکرد سیاستهای بین المللی و منطقه ای پیش آمده بود، به یک رشته از پیشرفته ترین سلاحها دست یافت و توانم با آن ارتش این کشور تجارب وسیعی در

این اقدامات صرفاً سرپوشی برای اقدامات توسعه طلبانه و تاجرانه خود آمریکا بود امپریالیسم آمریکا تنها میخواهد که با اقدامات تاجرانه خود جنبه قانونی بدهد، وینام سازمان ملل اهداف و مقاصد خود را عملی سازد. چرا که دولت بوش از قبل تصمیم خود را گرفته بود، و سریعاً نیروهای نظامی آمریکا را به منطقه اعزام کرده بود. اما گذشته از سازمان ملل به شیوه های دیگر نیز برای سرپوش گذاردن بر مقاصد تاجرانه و توسعه طلبانه خود متوسل گردید. امپریالیسم آمریکا تلاش نمود با استمداد از دول امپریالیستی دیگر، نیروهای مسلح خود را بعنوان یک نیروی چندملیتی ضامن اجرای مصوبات شورای امنیت جا بزند و در عین حال برای مقابله با رشد تمایلات ناسیونالیستی و ضد امپریالیستی توده های عرب منطقه از رژیم های ارتجاعی دیگر نظیر مصر و سوریه نیز خواست که نیروهای نظامی خود را به عربستان اعزام کنند. هرچند تضادهای امپریالیستی مانع از اعزام گسترده نیروهای نظامی دیگر دول امپریالیست به منطقه گردید و جز انگلیس که بیشترین نیرو را پس از آمریکا اعزام نمود، بقیه در حد محدودی چندکشتی جنگی به منطقه اعزام نمودند و علیرغم اینکه مدخله نظامی آمریکا چنان شکافی در میان دولت های عربی منطقه پدید آورد که حتی برخی از سرسپرده ترین رژیم های دست نشانده امپریالیسم جرات اعزام نیروی نظامی به عربستان را بخوندانند، و مسئله به مصر و سوریه و شیوخ خلیج محدود ماند، با این وجود امپریالیسم آمریکا مقاصد خود را در جهت اعزام کمیت وسیعی از نیروهای نظامی خود به منطقه و استقرار آنها در عربستان و شیخ نشینها عملی ساخت.

امپریالیسم آمریکا همچنین برای فریب افکار عمومی مردم آمریکا و جهان و پنهان داشتن اهداف توسعه طلبانه و تاجرانه خود مدعی شد که نیروهای نظامی خود را برای مقابله با یاغیگری و تاجرانه و زبیه منطقه گسیل داشته است. اما پوچ بودن یک چنین ادعائی حتی بر عقب مانده ترین و نا آگاه ترین افراد نیز روشن است. کیست که به این حقیقت واقف نباشد که امپریالیسم آمریکا سر کرده همه تاجرانان را نورازنا و سرکوبگران جهان است؟ کارنامه امپریالیسم آمریکا بویژه از دوران جنگ جهانی دوم با چیز دیگری جز سرکوب جنبشهای انقلابی، تاجرانه و غارت و توسعه طلبی مشخص نمیشود. تمام خلقهای آمریکای لاتین در چنگال سیاستهای راهزنانه و غارتگرانه امپریالیسم آمریکا گرفتاراند. هنوز مدخله نظامی امپریالیسم آمریکا در ویتنام برای سرکوب انقلابیون این کشور فراموش نشده است. هنوز مدت زمانی چند زتجا و ز آشکار نظامی و اشغال بی پرده گرانادا و پاناما نگذشته است. اکنون نیز نیروهای نظامی آمریکا صرفاً بخاطر تحقق یک رشته اهداف و مقاصد توسعه طلبانه و غارتگرانه به منطقه اعزام شده اند. این نیروها به منطقه گسیل شده اند تا از موجودیت یک مشت رژیمهای ارتجاعی منطقه در کشورهایی دفاع کنند که بورژوازی آنها با تفاق بورژوازی بین المللی توده های زحمتکش مردم را استثمار و سرکوب میکنند. نیروهای نظامی امپریالیسم آمریکا به منطقه اعزام شده اند تا صدور سیل آسای نفت به کشورهای امپریالیستی و کسب سودهای کلان توسط انحصارات بین المللی و طبقات مرتجع حاکم در کشورهای منطقه، تا مین گردد. بوش به سربازان آمریکائی میگوید که برای مقابله با یاغیگری و تاجرانه و زبیه منطقه اعزام میشوند. اما فقط اعزام نیروی نظامی از سوی امپریالیستها به منطقه خود بخود نمونه بارزی از یاغیگری و تاجرانه است بلکه در همین منطقه خاور میانه ملت فلسطین سالهاست که از یاغیگری و تاجرانه و زبیه رنج میبرد که اصلی ترین مشوق آن آمریکا است. سالهاست که رژیم صهیونیستی اسرائیل با حمایت پشتیبانی اقتصادی سیاسی و نظامی امپریالیستها بویژه امپریالیسم آمریکا، مردم فلسطین را از سرزمینهای خود بیرون رانده، آنها را سرکوب میکند و بخشی از سرزمینهای کشورهای دیگر را به اشغال خود در آورده است، اما کسی بفرم مقابله با یاغیگری و تاجرانه و زبیه نیتفا ده است. حال امپریالیسم آمریکا مدعی مقابله با یاغیگری و تاجرانه است. همه این حقایق با زهم نشان میدهد که امپریالیستها برای دفاع از منافع اقتصادی و سیاسی غارتگرانه و سلطه گرانه خود، برای دفاع و حفاظت از رژیمهای ارتجاعی منطقه و بورژوازی حاکم در این کشورها، بمنظور

تلیغات هیات حاکمه عراق متضمن هیچ نفعی برای توده های عرب منطقه نبوده و نیست.

اهداف و مقاصد امپریالیسم

اما مقاصد و اهداف نیروهای که در برابر عراق صف آرائی کرده اند از جمله امپریالیسم آمریکا و امثال رژیم سعودی، شیخ نشین های منطقه، مصر و غیره نیز بر کسی پوشیده نیست.

واقعیت امر این است که از مدتی پیش با پایان گرفتن جنگ رژیمهای ایران و عراق، امپریالیسم آمریکا و انگلیس به لحاظ منافع اقتصادی و سیاسی خود در منطقه، نگران قدرت عظیم نظامی عراق، تلاشهایی را برای تضعیف قدرت سیاسی و نظامی عراق آغاز نمودند. فشارهای سیاسی چند مساله گذشته و جلوگیری از صدور روسا ئل و تجهیزات نظامی به عراق در راستای اجرای این سیاست بود. این نگرانی امپریالیستها از قدرت نظامی عراق و تلاش برای تضعیف آن، نه ناشی از خصلت مترقی این رژیم بلکه برخاسته از محاسبات و معادلات منطقه ای بود. در واقع رژیم عراق برغم ماهیت ارتجاعی اش، یک حکومت دست نشانده و گوش به فرمان امپریالیسم نیست. لذا مهار کردن آن برای امپریالیسم در شرایطی که به یک قدرت نظامی منطقه تبدیل شده است، و هر لحظه میتواند مستقل از سیاستهای بین المللی معادلات منطقه ای را برهم زند به امری مبرم تبدیل گردید.

قدرت گیری نظامی و سیاسی عراق در منطقه، بعزت خصلت ناسیونالیستی شدید آن یک تهدید مستقیم علیه رژیم صهیونیستی اسرائیل محسوب میگردد که از حمایت همه جانبه قدرتهای امپریالیستی برخوردار است. علاوه بر این قدرت نظامی عراق یک خطر بالقوه برای "ثبات" منطقه و شیوخ و سلاطین دست نشانده امپریالیسم در کشورهای نفت خیز خلیج محسوب میگردد. بر این مبنای امپریالیسم با پدید آمدن قدرت را کا ملا مهار کند و در چارچوب سیاستهای خود قرار دهد و آنرا با استفاده از ابزارهای اقتصادی و سیاسی حتی نظامی در هم بشکند و پایه تحلیل برد. روند منازعات و کشمکشهای امپریالیسم آمریکا و انگلیس با رژیم عراق طی چند ماه گذشته، در راستای اجرای این سیاست بود. همین سیاست نیز در تشدید بحران مناسبات عراق و کویت نقش مهمی ایفا کرد.

با اشغال کویت توسط عراق، امپریالیسم آمریکا برای پیشبرد سیاستهای خود در منطقه، متحقق ساختن اهداف سیاسی و نظامی و دفاع و حراست از منافع اقتصادی انحصارات امپریالیستی، به بهانه دفاع از رژیم سعودی در برابر حمله نظامی عراق نیروهای نظامی خود را به منطقه گسیل داشت. اما همانگونه که بعداً بوش اعلام کرد، هدف او اعزام نیروهای مسلح آمریکا به منطقه دفاع از رژیمهای دست نشانده و سرسپرده امپریالیسم در کشورهای منطقه بویژه رژیم سعودی و دیگر شیوخ و سلاطین خلیج، تا مین امنیت و استمرار صدور نفت از منطقه به کشورهای امپریالیستی و بیرون راندن عراق از کویت و در هم شکستن قدرت نظامی این کشور بود. اینکه امپریالیسم آمریکا بخود جرات ندانید چنین گستاخانه و بی پروا نیروهایی نظامی خود را به منطقه خلیج اعزام نمود البته نتیجه تحولاتی است که در سال گذشته با فرو ریختن اردوگاه سوسیا لیسیم به نفع امپریالیسم پدید آمده و اکنون آمریکا در نخستین بحران پس از این تحولات میخواهد نشان دهد که از این پس با "قاطعیت" نظم و امنیت مطلوب امپریالیسم دفاع خواهد کرد.

بهر رو، امپریالیسم آمریکا برای متحقق ساختن اهداف خود، نیروهای نظامی اش را به منطقه اعزام نمود و برای پیشبرد سیاست خود از ابزارهای دیگر نیز مدد گرفت. پس از اشغال کویت، از آنجا نیکه این اقدام نمیتوانست مورد تائید هیچیک از دولت های جهان قرار گیرد اب تکار محکومیت عراق را در شورای امنیت سازمان ملل در دست گرفت. سپس پیشنهادهای محاصره اقتصادی این کشور را مطرح نمود که این نیز به تصویب رسید و با لاجرم مجاز بود تا استفاده از نیروی نظامی را برای اجرای محاصره اقتصادی به تصویب رساند. اما



اطلاعیه مشترک

اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) - هسته اقلیت

بمناسبت

دومین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

کارگران و زحمتکشان!
مردم مبارزایران!

دو سال از قتل عام زندانیان سیاسی ایران بدست جلادان رژیم جمهوری اسلامی گذشت.

این جنایت هولناک که تمامی بشریت متمدن را متأثر ساخت و افکار عمومی جهان را علیه این وحشیگری رژیم جمهوری اسلامی برانگیخت، در شرایطی بوقوع پیوست که سران حکومت اسلامی پس از هشت سال جنگ و خونریزی، در پی بکرشته شکستهای نظامی در جبهه های جنگ و رشدنا رضایتی و اعتراض توده ای در ایران ناگزیر به پذیرش آتش بس و شکست سیاستهای توسعه طلبانه و جاه طلبانه پاناسلامیستی خود شدند، اما انتقام این شکستها را از توده های مردم ایران گرفتند و طی بکرشته اعدامها که از اوایل خردادماه ۶۷ آغاز و در شهریورماه به اوج خود رسید، اکثریت عظیم زندانیان سیاسی را قتل عام کردند.

رژیم جمهوری اسلامی که در سراسر دوران حاکمیت ننگین خود تنها با توسل به قهر و سرکوب، محروم کردن مردم از ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک و آزادیهای سیاسی و برقراری یک دیکتاتور خشن و افسارگسیخته به حکومت جا برانه و مستمگرانه خود ادامه داده است، هزاران زندانی سیاسی را که بخاطر داشتن اعتقادات سیاسی، سالها در سیاه چالهای قرون وسطائی به بند کشیده شده بودند کشتار کرد تا بخيال خام خود با تشدید جو خفقان و سرکوب و ایجاد فضای رعب و وحشت بمقابله با رشد اعتراضات توده ای برخیزد و توده های مردم ایران، کارگران و زحمتکشان را از مبارزه بخاطر آزادی و دموکراسی و سوسیالیسم بازدارد.

اما چه خیال باطلی! تاریخچه مبارزات قهرمانانه توده های مردم ایران و سراسر جهان مکرر این حقیقت را به اثبات رسانده است که حتی وحشیانه ترین شیوه های سرکوب و فجیع ترین جنایات ضد بشری مرتجعین قادر نیستند در مبارزه مردم بخاطر دموکراسی و آزادی خلیلی ایجاد کنند، لذا علیرغم وحشیگری جمهوری اسلامی در قتل عام زندانیان سیاسی و با وجود اعدامها و سرکوبهایی که تا به امروز ادامه یافته است، مبارزه و اعتراض نه تنها فروکش نکرد بلکه گسترش یافت. جمهوری اسلامی با این جنایت فجیع بیش از پیش ماهیت ارتجاعی خود را بر همگان آشکار نمود و حتی به نا آگاهترین افراد نیز نشان داد که این رژیم ذاتا دشمن هرگونه دموکراسی و آزادی است.

کارگران و زحمتکشان!
مردم مبارزایران!

با گذشت دو سال از قتل عام فجیع زندانیان سیاسی این حقیقت بیش از هر زمان دیگر عیان و آشکار شده است که رژیم جمهوری اسلامی بعنوان یک رژیم ضد دموکراتیک و فوق ارتجاعی، ارمغان دیگری جز فقر و بدبختی، جنگ و ویرانی، گرانی و بیکاری، سرکوب و اختناق برای توده های مردم نداشته و نخواهد داشت و ادامه حیات آن بیش از پیش بروخامت اوضاع خواهد افزود.

تنها راهی که در برابر شما برای رهائی از شرمناکی که این رژیم ببار آورده قرار گرفته است، تشدید مبارزه تا سرنگونی این رژیم و برقراری یک حکومت دموکراتیک و انقلابی است. بدون مبارزه ای متحد و متشکل، بدون سرنگونی این رژیم ضد دموکراتیک و ارتجاعی حصول به آزادی و دموکراسی ممکن نیست.

ما در دومین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی ایران با دیگران این جنایت فجیع و هولناک جمهوری اسلامی را محکوم میکنیم و یاد همه شهدای راه دموکراسی و سوسیالیسم را گرامی میداریم.

سرنگون با در رژیم جمهوری اسلامی

زنده باد دموکراسی، زنده باد انقلاب، زنده باد سوسیالیسم!

اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) - هسته اقلیت

شهریورماه یک هزار و سیصد و شصت و نه

وزیر آموزش و پرورش و توجیه‌گری سیاستهای رژیم

است. اما ببینیم استدلال وزیر آموزش و پرورش در قبال سوال خبرنگار که می پرسد علت برقراری شهریه اجباری چیست، برچه مبنائی قرار دارد؟ او می گوید: "ریشه مشکل ثبت نام و اخذ شهریه اینجاست که اعتبارات کنونی آموزش و پرورش برای اداره امور جاری مدارس کافی نیست." و ادامه می دهد که مطابق بودجه ای که به آموزش و پرورش اختصاص یافته است هزینه سرانه یک دانش آموز دوره ابتدائی ۶۰ تومان در سال تعیین شده که بهیچوجه کفایت نمی کند. بنا بر این تصمیم گرفته شده که مبلغی بعنوان همیاری خودیاری از مردم اخذ گردد.

براستی استدلالی مسخره ترا از این ممکن نیست. در اینک بودجه اختصاص یافته به آموزش و پرورش بهیچوجه کافی نیست، حقیقتی است بدیهی، اما مسئله مردم این است که چرا بودجه لازم به این اختصاص داده نمی شود باز هم توده مردم باید این هزینه ها را تحمل کنند؟ مگر مالیاتهای هنگفتی که مستقیم و غیرمستقیم از مردم گرفته می شود کافی نیست؟ مگر درآمد چندین میلیارد دلاری نفت که شمره کار و زحمت کارگران ایرانی است کافی نیست؟

واقعیت امر این است که دولت آنقدر درآمد ندارد که بودجه لازم به آموزش و پرورش اختصاص دهد، حتی اگر یک دهم درآمد کنونی نفت صرف هزینه های آموزش و پرورش می شد، کفایت می کرد. اما سیاستهای ارتجاعی رژیم مانع از آن است که چنین بودجه ای به آموزش و پرورش اختصاص یابد. در هر سال میلیاردها دلار صرف هزینه های ارتش و بوروکراسی، سپاه، کمیته ها، شهربانسی، ژاندارمری، بسیج، و غیره و غیره میشود. هر سال میلیاردها دلار به خرید وسایل و تجهیزات نظامی اختصاص داده می شود. هر سال میلیاردها دلار صرف هزینه های ارگانها و نهادهای رنگارنگ مذهبی، بنیادهای متعدد وابسته به رژیم، جیره خواران آن و کمک به جریانهای ارتجاعی پان-اسلامیست در کشورهای مختلف می گردد، اما نوبت که به امر آموزش، تحصیل و ثبت نام فرزندان توده های مردم ایران میرسد، دولت، خود را مغلس و ورشکسته معرفی می کند و از مردم می خواهد که با زهم بخشی از هزینه های او را برعهده بگیرند. بدیهی است که تحت حاکمیت یک چنین رژیمی با این سیاستهای فوق ارتجاعی، نظام آموزشی روز بروز اسفبارتر و محرومیت فرزندان کارگران و زحمتکشانشان از آموزش و تحصیل بیشتر می گردد.

برای سرمایه داران و شروتمندان که هر روز با استثمار و غارت کارگران و زحمتکشانشان ایران سودهای هنگفتی بجیب میزنند، اهمیتی ندارد که حتی در هر

ماه چند هزار تومان خرج هزینه های آموزشی فرزندان خود کنند. آنها میتوانند با پرداخت شهریه های بالا، فرزندان نشان را به بهترین مدارس که از نظر رفاه و سیستم آموزشی در سطح بالائی قرار دارند، بفرستند. چنانچه در همین مصاحبه وزیر آموزش و پرورش، خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی عنوان می کند که بر اساس یک گزارش مستند از مجلس، برخی مدیران برخی مناطق آموزش و پرورش بویژه مناطقی که و سه تهران برای ثبت نام دانش آموزان تا مرز یک میلیون ریال شهریه دریافت کرده و می کنند. روشن است که فقط ثروتمندان قدرت پرداخت چنین پول هنگفتی را دارند.

اما تکلیف فرزندان توده های زحمتکش و محروم جامعه ما چه میشود؟ آنها که حتی با جان کندن شبانه روزی خود نمی توانند وسایل معیشت روزمره خود را تامین کنند، چگونه میتوانند حتی رقمی بسیار پائین تر از این را برای ثبت نام فرزندان خود، بگیرند؟ بدترین مدارس پیردازند. برای یک لحظه مجسم کنید، خانواده ای را که حتی قادر به خرید کتاب و لوازم التحریر برای فرزندان خود نیستند چگونه میتوانند حتی با حداقل ۱۰۰۰ تومان شهریه، دو سه، یا چهار فرزند خود را ثبت نام کنند؟ پاسخ روشن است. تحت یک چنین شرایطی زحمتکشان مجبورند از فرستادن فرزندان خود به مدرسه منصرف شوند و میلیونها تن دیگر به انبوه بیسوادان کشور افزوده گردند. در اینجا دیگر بحثی از اینکه فرزندان توده های محروم جامعه بتوانند تحصیلات عالی به داشته باشند، در میان نیست. چون تحصیل و آموزش نیز عمدتاً به انحصار کسانی درآمده که ثروتمندند. در نتیجه همین سیاستهای ارتجاعی و فقر و محرومیت عمومی توده های مردم است که اکنون متجاوزان زیک سوم جمعیت کشور بیسوادند و سال به سال بر تعداد آنها افزوده می شود. منابع رسمی دولتی تعداد بیسوادان کشور را در ۱۳۵۵ - ۱۴/۲ میلیون و در ۱۳۶۵ - ۱۴/۸ میلیون ذکر کرده اند که تخمین زده میشود تا سه سال دیگر از ۲۰ میلیون متجاوزان باشد. با همین آمار رسمی دولتی نیز جمهوری اسلامی پس از آنکه از حیث اعدام ها در سطح جهان مقام اول را بخود اختصاص داده است، این افتخار را نیز کسب نموده که نام ایران را در زمره نه کشور اول جهان ثبت کند که بیشترین بیسوادان را دارند. از این مسئله که بگذریم با فقدان حداقل امکانات برای آموزش اکثریت عظیم کسانی روبرو هستیم که بهر حال موفق شده اند در مدارس ثبت نام کنند. در حالی که بخش عظیمی از ساختمانهای دولتی را ارگانهای سرکوبگر و نهادهای رنگارنگ رژیم در اختیار خود گرفته اند، آموزش و پرورش با کمبود ساختمان و مدرسه روبروست. در حالی که دولت

هزینه های هنگفتی به ایجاد ساختمانهای متعدد برای ارگانهای سرکوبگر اختصاص می دهد و شب و روز در هر گوشه ای مسجدی با هزینه های کلان بنا می شود، دست اندرکاران آموزش و پرورش مدعی اند که دولت توان اختصاص بودجه برای ساختمان مدارس جدید را ندارد و تازه تعبداتی ساختمان که در گذشته برای ادای برکردن مدارس از مالکین اجاره شده بود، حکم تخلیه آنها صادر شده و امسال وضع بدتر از گذشته خواهد بود. نتیجه ایست امروزی در مناطقی زحمتکش نشین این بوده است که مدارس غالباً چندنوبته شده و برخی از آنها حتی فاقد امکانات معمولی و پیشرفته ای هستند و صندلی هستند. امروزه کم نیستند مدارس که دانش آموزان آن مجبورند روی زمین بنشینند. تعداد بسیار محدود معلمان نسبت به تعداد دانش آموزان و شرایط اسفبار وضعیت رفاهی آنها نیز مزید مشکلات موجود است. خلاصه کلام این که وضعیت آموزش و پرورش در ایران بچنان حدی از وخامت رسیده است که حتی روزنامه های رژیم نیز لب به اعتراض گشوده و از جمله رسالت در یکی از شماره های مردانه خود می نویسد: "در کشوری که سیم و شصت روستا از یک استان واحد آموزشی ندارد و خطر پنج و یا شش شیفتی شدن مدارس مراکز استان را تهدید می کند، در کشوری که بیش از دوهزار مدرسه اش در مناطق روستائی و شهری دو استان زلزله زده گیلان و زنجان تخریب شده است. در کشوری که اگر بخوانند در یکی از مناطق مرکزی پایتخت اش مدارس به صورت دونوبته درآید باید هفتصد کلاس جدید ساخته شود. در کشوری که بر اساس آمار منتشره یونسکو در سال شصت و چهار بیش از ۷۵ درصد بیسوادان جهان در نه کشور دنیا زندگی می کنند که متأسفانه یکی از این ۹ کشور ایران است..."

آری! در چنین کشوری است که با سیاستهای ارتجاعی رژیم هر روز بر تعداد بیسوادان افزوده میشود و سیاستهای ارتجاعی اخیر نیز گروه دیگری از فرزندان زحمتکشانشان را از تحصیل و آموزش محروم خواهد کرد.

وقتی که حداقل امکانها را به آموزش و پرورش اختصاص داده نشود، وقتی که با جخواهی رژیم گروه کثیر دیگری را از تحصیل محروم کند، وقتی که فقر و بدبختی هولناک و فراگیر توده مردم مانع از آن می گردند که بتوانند فرزندان خود را به مدرسه بفرستند و همه ساله گروه گروه دانش آموزان مدارس را ترک می کنند تا کمک خرجی بیسوادان خانواده خود باشند، دیگر امید به آزمان رفتن که هیچ، حتی کاهش تعداد بیسوادان تحت شرایط موجود باقی نمی ماند. و مسخره است که در چنین شرایطی سران عوام فریب رژیم ادعای مبارزه با بیسوادان را می کنند و حتی رفسنجانی تا بداند که در این عوام فریبی خودنپیش میورد که بزرگسالان در صفحه ۱۰

آلونک‌های شرق تهران و دلایل تخریب آنها

تعداد دیگری از آلونک‌های حاشیه شهر تهران توسط دولت جمهوری اسلامی تخریب شد. مزدوران کمیته چی با هماهنگی و همکاری مامورین شهرداری طی دومرحله، آلونک‌های واقع در خیابان فرجام، انتهای سلیمانیه و خیابان خاوران را با خاک یکسان کرده و متجاوزان را یکصد و ده خانوار ساکنین تهیدست و زحمتکش این اماکن را آواره و سرگردان ساختند.

این نخستین بار نیست که جمهوری اسلامی آلونک‌ها و حلبی‌آبادها را بر سر ساکنین فقیر آن ویران میکند. جمهوری اسلامی طی یازده سال حکومت ستمگرانه خود، بارها و بارها حلبی‌آبادها، آلونک‌ها و محلات زحمتکش‌نشین "خارج‌ازمحدوده" را تخریب نموده است. در سال‌های اخیر، در سیاست ضد مردمی و سرکوبگرانه با شدت زیاد ترس و در ابعاد وسیع‌تری ادامه یافته است. فقط در فاصله دوسال اخیر، ده‌ها محله در حاشیه شهر تهران و مناطق مختلف آن توسط مزدوران رژیم ویران گشته و صد‌ها خانوار ساکنین آن آواره و سرگردان شده‌اند. رژیم فسادپرور جمهوری اسلامی که فاسدترین افراد و به لحاظ اخلاقی منحط‌ترین عناصر در رأس هرم حکومتی و ارگان‌های سرکوب آن قرار دارند، هر بار به بهانه اشاعه اعتیاد، فساد اخلاقی و امثال آن، همراه با یک دوجین‌ها نسبت به ساکنین این محلات، دست به مقابله و سرکوب آنها زده و این اماکن را تخریب نموده است. کارگزاران رژیم، جهت آنکه این اقدامات سرکوبگرانه و ضد مردمی در اذهان و نظر عمومی توجیه پذیر جلوه کند، همواره سعی کرده‌اند تصاویر بسیار فاسدی از این اماکن بدست بدهند، بی‌آنکه این فسادزده‌ای از دامان رژیم را بخود بیا لایند و آنکه نقش و سهم آن در این میان روشن شود. عمال رژیم در توجیه اقدامات سرکوبگرانه خود به هر نوع دروغ و نیرنگی نیز متوسل میشوند. آنان نه فقط همه گونه فساد را به اهالی این اماکن نسبت میدهند، بلکه همچنین اینطور ادعا میکنند که ساکنین این اماکن نه تنها فقیر و تهی - دست نیستند، بلکه درآمدهای مالی بسیار خوبی دارند و صرفاً بنام "مستضعف" در این محلات زندگی میکنند. مسئول ستاد جمع‌آوری آلونک‌های شرق تهران "پس از تخریب آلونک‌های کنار رودخانه خیابان فرجام در این باره چنین میگوید: "حدود ۶۰ خانوار در این آلونک‌ها زندگی میکردند که اکثر این عده به کارهای خلاف قانون نظیر توزیع مواد مخدر، فحشاء، منکرات و... می‌پرداختند... فقط پنج خانوار هستند که احتیاج به اسکان دارند... ولی بقیه هر یک صاحب ملک در نقاط مختلف... هستند و در این مورد نیاز به هیچگونه کمکی ندارند این عده با داشتن اتموبیل سواری، و ات، کامیون و حتی ترابله

دارای درآمدهای مناسبی هستند" کارگزاران رژیم برای توجیه اعمال سرکوبگرانه و ضد مردمی خود در پوشش این عبارات عوام‌فریبانه و متناقض سعی میکنند همه دلایل شرعی و غیر شرعی لازم را یکجا گرد آورند و یا تصور اینکه هر چند شماره دلالی که پشت سر هم ردیف میشود بیشتر باشد آنها سهل‌تر و راحت‌تر می‌توانند رژیم را تبرئه نمایند، از وجود منکرات گرفته تا تملک و انوکا میون را بعنوان دلایل تخریب این آلونک‌ها اقامه میکنند، بی آنکه از دلایل اصلی سخنی بر زبان رانند. چنین است که ساکنین آلونک‌ها، هم کسانی از کار درمی‌آیند که از زورنادر، بی‌کاری و ناچار و برای تهیه لقمه‌ای نان به قول ایشان به دزدی و فحشاء و غیره روی می‌آورند و هم از قضا کسانی که وضع آنها خوب است، همگی درآمدهای مناسبی دارند و "صاحب‌ملک" اند و کامیون و ترابله دارند و غیره. تناقض گفتار که سهل است، مزدوران رژیم جهت دستیابی به اهداف شوم خود آمده‌اند تا هزاران هزار دروغ بهم بیا فند و بیگویند و به هر حلیه و نیرنگی متوسل شوند. همین آقای مسئول ستاد جمع‌آوری آلونک‌ها در ادامه صحبت‌های خود میگوید "حتی آن تعدادی که شغلشان ظاهرآ جمع‌آوری نان خشک است نیز از درآمد قابل توجهی برخوردارند تا جایی که به اعتراف یکی از این افراد جمع‌آوری نان خشک تا ماهی ۵۰ هزار تومان عایدی دارد." (کیهان ۲۸ تیرماه ۶۹) پنج‌هزار تومان درآمد ماهیانه از محل جمع‌آوری نان خشک !!! همانطور که ملاحظه میکنید مزدوران جمهوری اسلامی برای پیشبرد سیاست‌ها و مقاصد ضد مردمی خود همه جور دروغ‌های کوچک و بزرگ می‌یافتند! حال اگر از محل جمع‌آوری و فروش نان خشک میتوان ۵۰ هزار تومان در ماه عایدی داشت، معلوم نیست چرا ایشان خود را از چنین درآمدی محروم ساخته - اند و به جمع‌آوری و فروش نان خشک روی نیاورده - اند؟! و انگهی گیریم که کسی در آنجا از محل جمع‌آوری نان خشک نه ۵۰ هزار تومان در ماه، بلکه درآمدی در حد تهیه یک لقمه نان بخور و نمیر داشته باشد این چه ربطی دارد به اینکسه شما آلونک‌وی را تخریب کنید!؟

اما توجیهات تریا کارانه شما آنقدر احمقانه است که هیچکس را فریب نمیدهد. مردم ایران به قدر کافی با تلاش‌های فریب‌آمیز شما و امثال شما جیره‌خواران و "مسئولین" آشنا هستند. واقعاً چه کسی است که دروغ‌های شما را باور کند؟ چه کسی است که نداند که ساکنین آلونک‌ها مهاجرین شهرستانی، روستائیان خانه‌خرا برانده شده از

زمین و تهیدست‌ترین اقشار مردم اند که در جستجوی کار به تهران کوچ کرده‌اند و از زور فقر و ناداری در حاشیه شهر گرد آمده‌اند و با اولین وسایل اسقاطی موجود در محل برای خود محل‌هایی برپا داشته‌اند تا شب را در آن گرسنه و نیمه برهنه سرکنند؟ چه کسی است که نداند اکثر قریب با تفاق ساکنین این بیغوله‌ها محکوم به بی‌کاری اند و در منتهای فقر و تنگدستی بسر می‌برند؟ مگر نظام ستمگرانه سرمایه‌داری که جمهوری اسلامی تا پای جان مدافع آن است، غیر از فقر و تباہی چشم‌انداز دیگری فرا روی آنها قرار داده است؟ مگر غیر از این است که ساکنین بی‌چیز و تهیدست این آلونک‌ها جزء فقیرترین و محروم‌ترین اقشار مردم زحمتکشی هستند که در اثناء حکومت ستمگرانه و سراسرنگ و ادبار جمهوری اسلامی به فقر و تباہی فزاینده‌ای سقوط داده شده‌اند؟ مگر جز این است که نظام حاکم این اقشار کثیرالعدده را به آنچنان موقعیت فرودستی انداخته است که به هر کاری که بتوانند با لقمه نانی تهیه کنند و از زگر سنگی نمیرند روی آورند؟ و مگر جز این است که آنان قربانیان نظام حاکم‌اند؟ مگر بقدر کافی روشن نیست که وجود این اماکن و تعدد آنها قبل از هر چیز سندی بر محکومیت خود رژیم است و از ما هیت استعمارگرانه و ضد مردمی نظام حاکم حکایت میکند؟ چه کسی است که نداند شما و امثال شما عمال رژیم هستید که به هر وسیله - ای متوسل میشوید تا منافع تجار، سرمایه‌داران و زمینداران غارتگر را حفظ نماید؟ چه کسی است که حکومت شما را نشناختند و ندانند که این رژیم حراست از سرمایه - بر سر نیز به انجام رسانده است؟ و انگهی رژیم که خود مدافع سرسخت نظام ستمگرانه سرمایه‌داری است، رژیمی که مولد فقر و بدبختی و کانون اشاعه فساد است، رژیمی که خود مدافع و مروج فحشاء رسمی (صیغه) و فرقه فساد و دزدی و تباهی است، چگونه میتواند با فحشاء و امثال آن مبارزه کند؟ چگونه میتواند به مردم بیاوراند که جهت مبارزه با فساد دست به این اقدامات وحشیانه و سرکوبگرانه می‌زند؟

بنا بر این نه بهانه‌های عوام‌فریبانه تحت عنوان وجود "منکرات" و غیره، و نه کوشش‌های عبث شما در لاپوشانی فقر و مسکنت ساکنین این محلات و معکوس جلوه دادن آن، هیچکس نمیتواند جواز تخریب آن را بدست رژیم بدهد و نمیدهد. گر چه مزدوران رژیم همواره تحت همین عناوین دست به تخریب آلونک‌ها و حلبی‌آبادها زده‌اند و اینبار در صفحه ۱۰

زنده باد سوسیالیسم

از میان نشریات

کنگره "اکثریت"، ادامه خط مشی اپورتونستی

ارگان مرکزی سازمان اپورتونست - رفرمیست اکثریت منتشره در شهریورماه، خبر مربوط به برگزاری نخستین کنگره این سازمان را در مردادماه انتشار داده است. از محتوای گزارشی که از این نشست داده شده چنین برمی آید که جز ارائه یک قطعنامه در مورد خط مشی گذشته این جریان و خط عمومی سیاسی آن در وضعیت کنونی، توافقی صورت نگرفته و مسائل دیگر را به کنگره دوم خودمکول کرده اند.

لذا آنچه که درخور بررسی است، همانا بررسی این دو مسئله است که بینیم اپورتونست - های "اکثریتی" در مورد خط مشی و عملکرد ضد انقلابی و خائنانه خود طی یک دهه گذشته چه میگویند و در آینده میخواهند چه کنند.

در قطعنامه ای که با عنوان "بررسی اجمالی خط های سازمان در دهه اخیر" انتشار یافته، گفته شده است: "۱- کنگره سیاست و برنامه سازمان در راه شکوفائی جمهوری اسلامی را به جهت تقابل آن با دموکراتیسم، پیشرفت و تجدیدبزرگترین خطای سیاسی سازمان ارزیابی میکند... سیاست شکوفائی سازی جمهوری اسلامی بسود رژیم و برضد منافع ملت ایران بود... کنگره این سیاست و برنامه را محکوم میکند و مسئولیت اصلی آن را متوجه رهبران وقت سازمان میداند."

پس از گذشت ده سال از هنگامی که "اکثریت" راه خیانت و ارتداد را در پیش گرفت و با قرار گرفتن در صف ضد انقلاب، دست در دست جمهوری اسلامی سنگین ترین لطمه ممکن را به چپ ایران و توده های کارگرو زحمتکش وارد آورد تا زه سالها پس از آنکه ما هیت ارتجاعی جمهوری اسلامی بر همگان آشکار شده است، کنگره "اکثریت" با طمطراق "بزرگترین خطای سیاسی سازمان" را "سیاست و برنامه سازمان در راه شکوفائی جمهوری اسلامی" اعلام می کند. لازم نبود که کنگره "اکثریت"، این زحمت را بخود بدهد، چرا که این حقیقتا کنون بر هر کودک دبستانی هم روشن است. فقط ممکن است یک آدم دیوانه یا از همه جا بی خبر پیدا شود و بگوید سیاست و برنامه "اکثریت" "بسود رژیم" جمهوری اسلامی نبود و یا در خدمت توده مردم بود. بنا بر این تا اینجا "اکثریت" چیزی که بخواد جبران ما فات کند نگفته است، بالعکس در همین جمله کوتاه منتهای تردستی بکار رفته است تا از بیان اصل مطلب طفره روند.

خوب دقت کنید! کنگره "اکثریت" سیاست و برنامه سازمان در راه شکوفائی جمهوری اسلامی را خطای بزرگ ارزیابی می کند. "سیاست شکوفائی سازی" یعنی چه؟ و تکیه یک سازمان اپورتونست

بخواد "بزرگترین خطای سیاسی" خود را ارزیابی کند، به دو پهلوترین و مبهم ترین واژه ها نیز متوسل میگردد تا چیزی نگفته باشد. از اینروست که به "شکوفائی" متوسل میگردد. در حالی که بفرض محال اگر "اکثریت" میتوانست با زبان یک سازمان انقلابی سخن بگوید، در آن صورت به صراحت می گفت: "بزرگترین خطای سیاسی ما این بود که با اتخاذ یک خط مشی سیاسی اپورتونستی و سازشکارانه، سیاست سازش و همکاری با بورژوازی را در پیش گرفتیم. بزرگترین سازمان انقلابی ایران را در هم شکستیم، لطمه ای بسیار سنگین به طبقه کارگر و توده های زحمتکش وارد آوردیم. رژیم فوق ارتجاعی جمهوری اسلامی را رژیم مترقی و انقلابی معرفی کردیم. به مردم دروغ گفتیم. به فریب آنها متوسل شدیم. از مردم خواستیم دست از مبارزه علیه رژیم بردارند. سلاحهای خود را زمین بگذارند. از کارگران خواستیم که از مطالبات خود دست بردارند، به سیاستهای بورژوازی گردن نهند، بیشتر تولید کنند و بیشتر اشتغال شوند. از مردم خواستیم در جنگ ارتجاعی شرکت کنند. با تمام قوا به تحکیم و تقویت این رژیم ارتجاعی مدد رساندیم. شعار فوق ارتجاعی مسلح کردن پاسداران ارتجاع را به سلاح سنگین سردادیم. در شناسائی و سرکوب نیروهای انقلابی و سپردن آنها به دست جلادان فعالان شرکت کردیم، و در یک کلام نقش دستیار جلادان را بر عهده داشتیم.

آیا کسی میتواند انکار کند که این موارد مجموعه ای از سیاستها و عملکردهای ضد انقلابی "اکثریت" است؟ قطعاً خیر. هر کس شک و تردیدی ندارد میتواند ندبانه ارگان "اکثریت" در دوران همکاری اش با جمهوری اسلامی رجوع کند و همه این رهنمودها را ببیند. اما آیا "اکثریت" میتواند با صراحت به موارد فوق اعتراض کند؟ باز یادگفت قطعاً خیر. این کار از عهده یک سازمان اپورتونست بر نمی آید. در ماهیت خط مشی و سیاستهای اپورتونستی "اکثریت" نه فقط تغییر مثبتی صورت نگرفته بلکه بالعکس این خط تعمیق بیشتری یافته است. لذا اگر کنگره "اکثریت" سیاست شکوفائی سازی جمهوری اسلامی را "بمنفع جمهوری اسلامی ارزیابی میکند، هیچ چیز تازه ای نگفته، چرا که کسوس رسوائی این سیاستها را از سالها پیش بمدا در آمد. و همین خط مشی است که فردا "سیاست شکوفائی سازی" جناح دیگری از بورژوازی می گردد.

کنگره "اکثریت" ضمن تلاش برای ماست - مالی این سیاستهای خائنانه با توسل به کلی بافی "سیاست شکوفائی سازی" در عین حال یک

زرنگی دیگر هم بخرج میدهد و مسئولیت این "خطاها" و "سیاست شکوفائی" را "متوجه رهبران وقت سازمان می داند، که اکنون دیگر در رهبری نقشی ندارند و "اکثریت" از این جهت نیز مبرا است. آیا واقعیت همین است؟ در اینکجه رهبران "اکثریت" و در راه آنها فرخ نگهدار چه نقش خائنانه ای در پیشبرد این سیاستها داشته اند، بر هر کسی روشن است. اما نقش اکثریت عظیم کارهای "اکثریت" در این میان چیست؟ بجزارت میتوان گفت که در مقطع تشدید اختلافات میان "اکثریت" و "اقلیت" هنگامی که "اقلیت" ما هیت ارتجاعی جمهوری اسلامی را برملا کرد و در برابر جریانی که رژیم را انقلابی و مترقی معرفی میکرد، خواستار مبارزه برای برانداختن آن گردید، سیاست دنیا له روی از اردوگاه سوسیالیسم را محکوم نمود و مشی کنگره های ۲۰ و ۲۲ - حزب کمونیست شوروی را مردود اعلام نمود، بمقابله با سیاست تسلیم طلبی در کردستان و ترکمن صحرا برخاست و در برابر برعوا مفریبهای ضد امپریالیستی از دمکراسی و آزادی دفاع نمود و این حقیقت را با صدای بلند اعلام نمود که هیچ مبارزه ای علیه امپریالیسم نمیتواند از مبارزه با طرفدمکراسی جدا باشد و پیگیرانه از شوراهای آزادیهای سیاسی، و حقوق کارگران و زحمتکشان دفاع نمود. همین کارهای "معصوم" "اکثریت" مشی فرصت طلبانه، جناح اپورتونست را به مشی مسلط تبدیل نمودند و در برابر مشی انقلابی "اقلیت" ایستادند. ممکن است اقلیتی بسیار محدود وجود داشته باشد که در آنزمان از روی نا آگاهی دنیا له رو رهبری فرصت طلب گردید. اما اکثریت عظیم کارها، آگاهانه خط مشی سازشکارانه و فرصت طلبانه را پذیرفتند، آنرا به خط مسلط تبدیل نمودند و خود را جرائد کننده این سیاست خائنانه شدند. بنا بر این کنگره "اکثریت" بیهوده تلاش کرده است تا نقش نیروهای دیگر "اکثریت" را در اتخاذ و پیشبرد این سیاست ضد انقلابی و خائنانه به امری تبعی تبدیل کند، و یا بکلی نقش آنها را منتفی سازد. اما کنگره "اکثریت" به ریشه یابی این "بزرگترین خطای سیاسی" بخوان بزرگترین خیانت "اکثریت" نیز پرداخته است. در قطعنامه گفته میشود: "بی اعتنائی به دمکراسی و عدم شناخت دستگاه روحانیت از جمله عوامل موثر در شکل گیری این سیاست و برنامه بوده اند." این سیاست و برنامه "محصول بینشی بود که جهان را به دو جبهه تقسیم می کرد." این هم ریشه یابی بینشی!

اپورتونیستهای اکثریتی که اکنون یکسره سوسیال-دمکرات شده اند، نه میخواهند و نه میتوانند به این حقیقت اعتراف کنند که ریشه این "سیاست ویرانه" در نفی و انکار مارکسیسم - لنینیسم و پشت کردن به منافع طبقاتی کارگران است که الزاماً به سیاست سازش طبقاتی یا بورژوازی و در ایران حتی از نوع فوق ارتجاعی آن می انجامد. "اکثریت" نمیتواند به این حقایق اعتراف کند، چرا که اکنون نیستند در ما هیت یدئولوژیک این جریان هیچ تغییری صورت نگرفته و سیاست آن همان سیاست سازش با بورژوازی است. لذا هم اکنون نیز برنامہ و سیاست این جریان را چیز دیگری جز "شکوفه سازی" بورژوازی تشکیل نمیدهد. در همین مصوبات اخیراً بین جریان در مورد خط مشی سیاسی در وضعیت جاری گفته میشود: "کنگره توانست هدف سیاسی ما و حکومت جایگزین را بشرح زیر مشخص سازد: پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی و استقرار دیموکراسی پارلمانی در شکل جمهوری فدراتیو... عموم نمایندگان در اظهارات خود تا کیدنمودند که شعار "سرنگونی" بدلیل جوی سازمان و انزجار ما از خونریزی را منعکس سازد."

"اکثریت" درسی که از گذشته گرفته اینست که دیگر از دیکتاتورهای بورژوازی دفاع نکنند، بلکه از دیکتاتور پویشیده آن دفاع نماید، لذا کنون خواستار برقراری "دمکراسی پارلمانی" بورژوازی است. البته این راه را هم زیاد نباید جدی گرفت. بدلیل روشن آن هم شعار جدید "اکثریت" است: "پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی" و نه سرنگونی آن. جمهوری اسلامی را نباید سرنگون کرد بلکه باید از طریق تمنا و برگزاری انتخابات آزاد "از جمهوری اسلامی بنحوی که ملا مسامت - آمیز که "سیمای مسامت جوی" سازمان "اکثریت" را منعکس سازد به آن "پایان" داد. ببینید! "اکثریت" برای خدمتگزاری در استان بورژوازی به چه استدلال تهوع آوری متوسل میشود. شعار سرنگونی، قهر را مطلق میکند، و "انزجار" "اکثریت" را از خونریزی منعکس نمیسازد. باید بشیوه ای "متمدانه" به آن "پایان" داد. اپورتونیستها همیشه و در همه حال در تلاش اند، توده های کارگر و زحمتکش ستمدیده و در بند را در انقیاد بورژوازی نگهدارند و یکی از نصایح حکیمانہ آنها این است که استفاده از قهر برای سرنگونی طبقات ارتجاعی حاکمه مجاز نیست. بورژوازی در همه جای جهان یک دستگاہ مجهز و سرکوب را سازمان داده و در هر کجا که منافعش ایجاب کند، به سبانه ترین شیوه از این دستگاہ قهر و جبر استفاده میکند و مبارزه کارگران و زحمتکشان را قهر آمیز سرکوب میکند. اپورتونیستها به کارگران

و زحمتکشان اندرز میدهند که شما فقط باید از شیوه های مسامت آمیز استفاده کنید. تازه این نصایح حکیمانہ! مربوط به کشورهایی با دمکراسی با صطلاح پارلمانی است. اما اپورتونیستهای کثیف ایرانی، به مردم اندرز میدهند که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی را که با برقراری یک دیکتاتورهای عربی و تروریستی ابتدائی ترین حقوق مردم را از آنها سلب کرده و دهها هزارتن را بجوخه اعدام سپرده است، سرنگون نکنند، چرا که این سرنگونی مستلزم اعمال قهر است. در اینجا نشان داده میشود که "اکثریت" در عین مخالفت ظاهری با جمهوری اسلامی در عمل مدافع آن است. در دورانی که ما هیت جمهوری اسلامی هنوز بر همگان افشا نشده بود، اکثریت دفاع خود را از جمهوری اسلامی آشکار و علنی اعلام کرد و اکنون هم که ما هیت ارتجاعی آن بر هر کسی روشن شده است، و حتی به لحاظ ما هیت فوق ارتجاعی آن برخی از جناحهای بورژوازی شعار سرنگونی آن را سر

ترور کاک علی کاشف پور را محکوم می کنیم!

مختلفی نیز متوسل می شود. از نفوذ در سازمان های انقلابی و بدنام انداختن مخالفین در سر میز مذاکرات گرفته تا تعقیب و مراقبت و شناسائی نیروهای انقلابی و مخالفت خود از طریق سرخ ها و اطلاعاتی که بدست آن فتاده است. هدف رژیم نابودی زهبران سازمان های انقلابی و اپوزیسیون، تضعیف این سازمان ها و بالاخره ایجاد جو رعب و وحشت در خارج کشور است تا از این طریق جنبش اعتراضی خارج ز کشور را نیز به عقب براند و آن را به انفعال کامل بکشد.

در یک کلام، سرکوب و ترور انقلابیون و مخالفین رژیم در خارج، ادامه سرکوب و کشتار نیروهای انقلابی و مخالفین رژیم در داخل است. رژیم برایین خیال است که با گسترش دامنه ترور و سرکوب به خارج ز کشور، قادر است همه مخالفین خویش را از پای در آورد. جمهوری اسلامی در ادامه جنایات هولناکی که در داخل ایران مرتکب شده و می شود و تکمیل این جنایات از طریق ترور زهبران نیروهای سیاسی در خارج ز کشور، می خواهد تخریم و وحشت در دل توده ها بیفشاند، آنها را از هرگونه حرکت و مخالفتی بازدارد و در ضمن خود را رژیم با ثبات، مقتدر و مسلط بر اوضاع قلمداد نماید. اما اینها خیال های عبثی بیش نیست. چه کسی است که نداند رژیم اسلامی یکنابهنگام تاریخی و رژیم بی آینده است؟ چه کسی است که نداند چشم انداز این رژیم ارتجاعی و عقب مانده کاملاً تیره و تار است؟ و ناگهی همانگونه که تا کنون شاهد بوده ایم و تجارب تاریخی مکرر نشان داده است، سرکوب توده ها و ترور انقلابیون و مخالفین نتوانستند است و نمی توانند جلوی مبارزات رشدیابنده توده ها

میدهند، اکثریت اینبار دفاع خود را از جمهوری اسلامی با ابراز نفرت از اعمال قهر برای سرنگونی آن نشان میدهد. حتی مهم تر از این به این بهانه که شعار سرنگونی قهر را مطلق میکند، با طرح شعار سرنگونی هم مخالفت است. از این پس توده مردم ایران بنا به توصیه فرصت طلبان اکثریتی باید فشارها و سرکوبهای جمهوری اسلامی را متحمل شوند، اما هرگز در فکر سرنگونی آن نباشند بلکه باید در فکر پیدا کردن راهی باشند که به آن "پایان" دهند و چون چنین راهی بجز سرنگونی جمهوری اسلامی وجود ندارد، لذا باید چون بردگان سربزیر به سلطه جابرا نه و مستگرامه طبقات حاکمه تمکین کنند و به انتظار روزی بنشینند که به حکومت جمهوری اسلامی "پایان" داده شود.

بنا بر این می بینیم که مشی "جدید" "اکثریت" چیز دیگری جز ادامه همان مشی گذشته نیست، و این سیاست نیز دنباله همان سیاستهای ضد انقلابی و خائنه این جریان در گذشته است.

و جلو انقلاب را سد کند. تجربه تاریخی دیگری که مصداق جمهوری اسلامی است آنست که رژیم های ضد مردمی و دیکتاتور هرگز نتوانسته اند و نمی توانند با توسل به قهر ارتجاعی خود را از مرگ نجات دهند. با اینهمه وظیفه به نیروهای انقلابی چنین حکم میکند که ضمن حفظ هوشیاری خویش در قبال این جنایات ساکت نمانند و صدای اعتراض خویش را بلند کنند. سکوت و انفعال در برابر این اعمال جنایتکارانه، جمهوری اسلامی را جری تر میکند و میدان عمل با زتری را فراروی تروریستهای صادراتی رژیم می نهد. خصوصاً آنکه دول ارتجاعی و امپریالیستی سعی می کنند این جنایات را کم اهمیت جلوه دهند. آنان با علم باینکه دیپلماتها و نمایندگان رسمی دولت جمهوری اسلامی در این ترورها دست دارند، بخاطر حفظ منافع اقتصادی خویش، در قبال این آدم کشی ها مهر سکوت بر لب می زنند، تمام دافریا دهی خود در مخالفت با تروریسم را به فراموشی می سپارند و تمام ادعاهای نوع حقوق بشری آنها نیز رنگ می بازد. از اینرو نیروهای انقلابی نه فقط می بایستی در قبال این اعمال جنایتکارانه دست به افشائی بزنند و مبارزات متحدانه ای را علیه رژیم سازمان دهند بلکه همچنین می بایستی سکوت دول ارتجاعی و امپریالیستی و همکاری تلویحی آنها با مزدوران جمهوری اسلامی را نیز افشا کنند. ما ضمن محکوم نمودن ترور کاک علی کاشف پور عضو کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی، همه انقلابیون را به مبارزه مشترک علیه رژیم تروریستی جمهوری اسلامی فرا می خوانیم.

پایان مرحله نه جنگ نه صلح

جهت رویا روشی با اشاری که میخواهند به مسلمانان و متعرب ضربه بزنند... همچنین برای اینکه امکانات عراق دور از صحنه رویا روشی عظیم معطل نمود و بمنظور بکار گرفتن آنها در جهت اهدافی که مسلمانان و عراقیها بشرا فتنه حق بر آنها توافقی دارند و دوری جستن از تداوم جنگها... "صدام حسین در پیام مزبور انتظاراتی را که از رژیم جمهوری اسلامی دارد به نحو زیر مطرح میکند: "همکاری ما باید در سایه اصول اسلامی و احترام متقابل و دور کردن طرفهایی باشد که خواستار شر برای منطقه هستند و قصد دارند از بگل آلودماهی بگیرند و شاید یکدیگر همکاری کردیم تا خلیج فارس دریاچه صلح و امن و خالی از ناوگان و نیروها و بیرون راندن آنها از خلیج و محافل ملی باشد که بدخواه ما هستند." اگرچه با اقدام اخیر دولت عراق، رژیم جمهوری اسلامی برای سرپوش گذاشتن بر وضعیت و خامت با خود و کتمان زدو بندهایی که با رژیم عراق صورت گرفته است تبلیغات گسترده ای پراهنداخته و میکوشد چنین وانمود کند که جنگ به نفع جمهوری اسلامی به پایان رسیده و حکومت اسلامی ایران به خواستهای "برحق" خود رسیده است، اما

همانگونه که گفته شد موضع اخیر عراق ناشی از توازن قوای جدیدی در منطقه است. در ماهیت ارتجاعی رژیمهای ایران و عراق و در اهداف توسعه طلبانه و آزمندانه آنان تغییری صورت نگرفته است. اگر جنگ ادامه سیاست در شکل دیگر و با ابزار دیگری است، همان سیاستهای ارتجاعی، همان اهداف و منافع غارتگرانه و جاه طلبانه ای که رژیمهای ایران و عراق را واداشت آتش جنگ و پیرانگسرو خانمانسوز را در تقابل با خواست و منافع توده های مردم دو کشور برافروزند، بجای خود باقی است. ترک مواضع رژیمهای جمهوری اسلامی و عراقی نطفه های دعاوی بعدی طرفین در زمینه الحاق - طلبی و غرامت خواهی را در بردارد. صدام حسین که همواره طی جنگ و پس از برقراری آتش بس از حق حاکمیت عراق بر اروندرود سخن گفته است، با این که مدعی است قرارداد ۱۹۷۵ الحجازی را در مناسبات و مذاکرات فیما بین با جمهوری اسلامی پایبند قرار می دهد، برخلاف ماده ای از این قرارداد که در مورد حاکمیت بر اروندرود میگوید "طرفین تعهد می نمایند مرزهای آبی خود را بر اساس خط تالوک (خط القعر) تعیین نمایند" در نامه مورخ ۸ مرداد به رفسنجانی در عین ادعای پایبندی به قرارداد الحجازی مدعی شده است "شط العرب متعلق به عراق است، این یک حق قانونی و تاریخی

عراق است" و حق استفاده از شط العرب توسط جمهوری اسلامی را بر مبنای خط تالوک برسمیت می شناسد. صدام حسین در آخرین پیام خود، رفسنجانی اگرچه آگاهانه مسئله ادعای حاکمیت عراق بر اروندرود را مسکوت گذارده اما آن را بنحوی مبهمی با نامه مورخ ۸ مرداد خود مربوط ساخته است. از سوی دیگر رژیم جمهوری اسلامی که مداوماً بر اجرای بند ۶ قطعنامه ۵۹۸ مبنی بر تعیین هیئت ویژه ای برای شناسایی آغاز جنگ تاکید میکرد و تلاش داشت بدینوسیله عراق را به پرداخت غرامت جنگی وادار سازد، اکنون حتی کلامی هم در این باره نمی گوید. دلیل این امر قبل از هر چیز وضعیت بحرانی است که هر یک از رژیمهای ایران و عراق را در بر گرفته است. اندکی تغییر اوضاع داخلی و بین المللی این رژیمها و اندکی تغییر در توازن قوا کافی است تا هر یک از رژیمهای ایران و عراق دوباره دعاوی گذشته خود را بمیان بکشند. بنا بر این روشن است که تحت حاکمیت رژیمهای ارتجاعی ایران و عراق صلح پایدار برپا نمیشود. مردم دو کشور تا مینخواهند. توده های مردم ایران تنها در صورتی میتوانند یک صلح پایدار و دمکراتیک دست یابند که رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون سازند و یک حکومت انقلابی - دمکراتیک برپا سازند.

در حاشیه انتخابات...

که پشت محتشمی را خالی نمیکند و از وی به دفاع برمی خیزند، با اینهمه سخنان آنها فعلا در همین حد باقی میماند. "حزب اله" در برابر تعرض حریف، بیشتر به دفاع از خود برمی خیزد تا حمله طرف مقابل را از خود دفع کند و در عمل این جناح رقیب است که پیش می رود. در این نبرد چیزی جز باخت نصیب "حزب اله" نمی شود. نطق خامنه ای در بیست و یکم شهریورماه ۶۹ که با حمله به مخالفین مصوبات مربوطه توأم بود، تضعیف جناح "حزب اله" را تکمیل میکند. خامنه ای در سخنان خویش این مصوبات را "درست" سخنان مخالفین را "خلاف"، هرگونه شبهه ای را مردود و دشمنان مخالفین را به "عمل" و "دفاع از آن" مکلف نمود.

روشن است. ترکیب این مجلس اکنون هر چه باشد، در مجلس خیرگان آتی بیشترین وزن به ائتلاف خامنه ای - رفسنجانی تعلق خواهد داشت و این بمعنی کاهش بازم بیشتر دامنه نفوذ "حزب اله" است. روندی که بعد از زرونی کار آمدن خامنه ای و ریاست جمهوری رفسنجانی، علی رغم افت و خیزهایش، ادامه یافته است. هم اکنون "حزب اله" در مقابل تعرض رقیب، اجباراً به عقب نشسته است و در موضع دفاعی است. اما جدال میان مرتجعین را نبایستی خاتمه یافته تلقی کرد. "حزب اله" تضعیف شده است اما هنوز در صحنه باقیست، باقیست تا خود را برای دور بعد آماده کند و در پی فرصت و مستمکنی است تا حمله به جناح رقیب را آغاز کند.

وزیر آموزش و پرورش و...

بیسوا در تهدید می کند که اگر داور طلبان در کلاسهای سوادآموزی ثبت نام نکنند، دولت از روشهای دیگر از جمله زور استفاده خواهد کرد. اما این عوام فریبیها دیگر کارساز نیست. مردم بحق مسبب اصلی رشد بیسوادی را در ایران رژیم موجود می دانند. تمام اوضاع اسفبار آموزش و پرورش و رشد روزافزون بیسوادی این حقیقت را به توده های مردم ایران آموخته است که جمهوری اسلامی در این عرصه نیز کار دیگری جز و خامت اوضاع نداشته و نخواهد داشت.

آلونکهای شرق تهران...

البته اینجا فضای سبزران نیز چاشنی آن کرده اند، اما علت واقعی را درجای دیگر و در پس این علسل ظاهری با بیستی جستجو کرد که البته مردم ما همواره به سرعت و به سهولت علت های واقعی آن را دریافته اند. علل واقعی که همانا حراست از مالکیت خصوصی و دفاع از منافع سرمایه داران و زمینداران باشد، با عنوان اینکه اینها ماکن بطور "غیر قانونی" از طرف ساکنین آن "تصرف" شده است، گاه حتی در اظهارات مزدوران رژیم نیز انعکاس یافته است. جمهوری اسلامی که دشمن کارگران و زحمتکشان و داناتا مدافع منافع سرمایه داران و غارتگران است، وظیفه ای جز پاسداری از نظام استثمارگرانه سرمایه داری و مالکیت خصوصی ندارد. در راه انجام این اساسی ترین وظیفه است که جمهوری اسلامی به هر اقدام سرکوبگرانه ای علیه توده ها دست میزند. اقدامات استمگرانه و سرکوبگرانه کمیته ها و مامورین شهر داری علیه ساکنین آلونکها و حلی - آبا و اجدادها و از جمله تخریب آلونکهای شرق تهران، تنها یک وجه از اقدامات بسیار گسترده رژیم و عملکرد مامورین بوروکراتیک - نظامی آن است که هر روز و هر لحظه علیه توده ها خصوصاً کارگران و زحمتکشان اعمال می شود.

تشدید وخامت شرایط زندگی در ایران

افت واز قدرت خرید آنان کاسته شد. وضعیت معیشت توده ها که به تبعیت از عوارض و نتایج سیاست سرمایه داری ایران از سالها پیش اسفبار بود، با بروز و تعمیق بحران اقتصادی، روز بروز بر دامنه آن افزوده شد و توده ها را با وضعیتی بمراتب سفیالتر از گذشته روبرو کرد. بدین ترتیب جمهوری اسلامی طی یازده سال حاکمیت خود بردارنده فقر و گدستی کارگران و عموم توده های زحمتکش افزوده است، شرایط زندگی آنها را دشوارتر و خانه خرابی در میان آنها بیشتر کرده است.

امروز طبقه کارگران ایران نه تنها از نظر معیشتی رفقر و تنگدستی بسر میبرد، نه تنها مرگ از گرسنگی ندگی آنها و خانواده ها ایشان را تهدید میکند، نه تنها از کمترین امکانات رفاهی برخوردار نیستند، بلکه شرایط طاقت فرسای کار نیز موجب شده که بیش از قشار و طبقات دیگر بر میزان ناتوانی جسمی روحی آنان افزوده گردد. کارگران که همواره خود تنها جسمی و معنوی روبرو بودند، کنسور در مرض ستم، استثمار، فشار روبروی حقوقی بی حد و مصری قرار گرفته اند. سرمایه داران را لوصفت که بالهاست شیره جان کارگران را میکشد، از این مریضی برای استثمار روحشیا نه، ابتدائی و عریان زکارگران، برای کسب ارزش اضافی افزونتر از طریق افزایش ساعات کار و غیره حداکثر بهره را میبرند. علاوه بر فشارگرانی و هزینه های کمتر شدن زندگی و شرایط طاقت فرسای کار که همانند کوهی بردوش کارگران سنگینی میکند، دستمزدها واقعی و به تبع آن قدرت خرید توده های زحمتکش امروز به بناتن سطح نازل رسیده که دیگر حتی پاسخگوی حداقل معیشت و زندگی بخور و نمیر کارگران و زحمتکشان نیست.

تحت چنین شرایطی که بیشتر کارکنان و کارگران با حقوق ناچیز خود در مقابل سطح بالای هزینه ها اذدر نیستند زندگی خود را بجز خاندان سال رژیم حداقل دستمزد کارگران را ۱۰۰ تومان در روز تعیین کرد. یعنی روزانه ۱۷۰ ریال به دستمزدها افزود. روشن است که حداقل دستمزدها تعیین شده از طرف رژیم برای سال ۶۹ یعنی ۱۰۰ تومان در روز بهیچ وجه کفاف زندگی کارگران را حتی در سطح ده سال پیش هم نمیدهد. این مسئله بر هر کسی که شرایط امروز خود را با چندسال پیش مقایسه کند کاملاً روشن است. برای اینکه این مسئله روشنتر شود اشاره ای هر چند مختصر به روند افزایش دستمزدها و افزایش هزینه های زندگی میکنیم.

رژیم جمهوری اسلامی که پس از قیام قادر نبود مبارزات کارگران و عموم توده ها را جهت

افزایش دستمزدها سرکوب کند، در سال ۵۸ حداقل دستمزد روزانه را از ۲۱۰ ریال به ۵۴۸ ریال افزایش داد. اما در سال ۵۹ یعنی با شروع جنگ ارتجاعی ایران و عراق و تعمیق بحران اقتصادی قیمت اجناس مورد نیاز کارگران با سرعتی سرسام آورتر از گذشته بالا رفت و بر فقر و خانه خرابی آنها افزود. در سال ۶۳ در اثر گسترش مقاومت کارگران در مقابل باگرانی و تشدید مبارزه برای افزایش دستمزدها، رژیم مبلغ ناچیزی به دستمزد کارگران اضافه نمود و مزد پایه روزانه را ۶۳۵ ریال تعیین کرد. اما این افزایش نیز با توجه به سطح بالای قیمت کالاها به حدی ناچیز بود که تا تئوری بر زندگی کارگران نداشت و همچنان روند خانه خرابی و افزایش فقر و تنگدستی آنان ادامه یافت. با گذشت زمان بر قیمت ما محتاج عمومی افزوده میشد تا اینکه رژیم در سال ۶۴ مجدداً حداقل دستمزد را با اصلاح افزایش داد و مزد پایه روزانه را ۸۳۰ اعلام کرد. با اواخر امسال که رژیم دیگر نمیتوانست مبارزات کارگران و زحمتکشان را جهت افزایش دستمزدها به شکل گذشته سرکوب و مهار کند، حداقل دستمزد روزانه را معادل ۱۰۰ تومان تعیین کرد و اعلام نمود که نیا بیدمجتمع دریا فتنی ما هان یک کارگر مجرد از ۳۲۴۰ تومان و کارگر متأهل از ۵۴۰۰ تومان کمتر باشد. رژیم به این وسیله تلاش میکند چنین وانمود سازد که طی چندسال گذشته تنها در همین حداقل رزق دستمزد ها کاسته شده است. حال آنکه در مقابل سیر روبه تزیاد افزایش هزینه های زندگی، حتی چهار پنج برابر مبلغ فوق هم نمیتوانند پاسخگوی نیازهای ابتدائی و لازم یک خانواده زحمتکش باشند. این افزایش ناچیز دستمزدها زمانی صورت میگیرد که این روزها همه حتی سران رژیم نیز از افزایش سرسام آور هزینه های زندگی سخن میگویند، چرا که واقعاً زندگی روشنتر از آن است که حتی سالوسان و فریبکاران بتوانند آن را نادیده بگیرند و یا کتمان نمایند. امروز هر کارگر اندک آگاهی به خوبی به این مسئله واقف است که گرانی و افزایش قیمت کالاها بحدی است که این افزایش ناچیز در حداقل دستمزدها یعنی روزانه ۱۷۰ ریال، هیچ گرهی از مشکلات عدیده توده ها نمیگشاید. مسئله بسیار روشن است، طبق محاسبات نهاد های وابسته به رژیم - مرکز آمار ایران - "متوسط هزینه سالانه یک خانواده شهری در سال ۱۳۶۷ برابر یک میلیون و هشتصد هزار و سیصد و بیست و هشت ریال (ماهانه برابر ۵۷۰۰۵۰ ریال)" برآورد گردیده است. اگر تنها نرخ رسمی تورم که هر ساله از سوی رژیم اعلام میشود را در نظر بگیریم و پارامتر

های دیگر را دخالت ندهیم، با یک محاسبه ساده مشخص میشود که متوسط هزینه ماهانه یک خانواده شهری برای سال ۱۳۶۸ معادل ۱۸۰۰۰۰ ریال و سال ۱۳۶۹ معادل ۲۱۶۰۰۰ ریال میشود. یعنی برای تامین هزینه یک خانواده در مناطق فقیر نشین شهری حقوقی معادل بیست و یک هزار و شصت تومان در ماه لازم است.

ابتدا به این مسئله اشاره کنیم که این رقم اولاً بر مبنای حداقل نرخ تورم یعنی ۲۰ درصد در سال محاسبه شده و نرخ واقعی تورم بیش از این ارقام است. ثانیاً این محاسبه بر پایه قیمت های رسمی و دولتی کالاها که دولت برای آنها سوبسید پرداخت میکند، انجام گردیده است. ثالثاً مبنای محاسبه فوق هزینه یک خانواده در مناطق فقیر نشین شهری است. در نتیجه اگر متوسط هزینه یک خانواده بر مبنای قیمت های متداول کالاها در سال ۶۷ و در یک محله متوسط شهری از ریالی شود و میزان تورم واقعی و افزایش قیمت ها در سالهای ۶۸ و ۶۹ در نظر گرفته شود، در آن صورت متوسط هزینه ماهیانه یک خانواده شهری بیش از مبلغ ۲۱۶۰۰ تومان میگردد. با اینحال اگر همین مبلغ را برآورد ما هیانه اکثریت خانواده ها مقایسه کنیم مشخص میشود که این مبلغ، حداقل چپا ربرابر درآمد ما هیانه آنهاست. یعنی آنها با حقوق ما هیانه خود، حداکثر میتوانند یک چهارم از ما محتاج زندگی خود را تهیه کنند. به بیان دیگر کارگران و عموم توده های زحمتکش که ناچارند تمامی حقوق ناچیز خود را که در قبالت ساعتها کار طاقت فرسا و کشنده بدست می آورند برای خرید ما محتاج زندگی بپردازند، تازه میتوانند کمتر از یک چهارم وسایل معیشت خانواده خود را فراهم سازند.

اگر به روند روبه افزایش هزینه های زندگی توجه کنیم، عمق و گستردگی فقر و مسکنت عمومی توده ها بیشتر عیان میگردد. مثلاً رژیم متوسط هزینه یک خانواده را در سال ۶۱ معادل ۸۸۳۴۶۹ ریال یعنی ماهیانه معادل ۷۳۶۰ تومان برآورد کرده است، حال اگر متوسط هزینه ماهیانه سال ۶۹ یعنی ۲۱۶۰۰ تومان را با رقم فوق مقایسه کنیم روشن میشود که اگر قرار باشد سطح زندگی توده ها در همان سطح سال ۱۳۶۱ هم باقی بماند، میبایستی به حقوق ما هیانه آنها ۱۴۲۴۰ تومان اضافه میکردید، یعنی حدود پنج برابر حداقل دستمزد رسمی سال ۶۹. در صورتیکه میدانیم طی این چندسال، حداکثر ما هیانه ۱۵۰۰ تومان به حداقل دستمزدها اضافه شده است، یعنی ده درصد مبلغ فوق. همانگونه که ملاحظه میشود میزان افزایش دستمزدها نسبت به افزایش هزینه های زندگی، رقم ناچیزی را تشکیل میدهد، از این رو میگوئیم دستمزدها واقعی کاهش یافته و از قدرت

خریدتوده ها به میزان ۱۴۲۴۰ تومان طی اینمدت کاسته شده است. بعبارتدیگر کارگران و دیگر توده های زحمتکش جامعه برای اینکه بتوانند در همان سطح سال ۶۱ زندگی کنندمی باید این مبلغ را فراهم سازند. برای فراهم ساختن این مبلغ نیز چاره ای نداشتند جز اینکه چندین بار برگزشته کار کنند یعنی چندین بار برگزشته بوسیله سرمایه داران استثمار شوند و دسترنج آنها غارت شود. چرا که با این دستمزدها نمیتوانند همان مایحتاج زندگی را که در سال ۶۱ تهیه میکردند، اکنون برای خود بخوانند فراهم سازند.

حال اگر میزان برآورد هزینه متوسط ما هیانه یک خانوادهدر سال ۶۹ یعنی ۲۱۶۰۰ تومان را با حداقل دستمزد تعیین شده از طرف رژیم یعنی ۳۰۰۰ تومان مقایسه کنیم، مشخص میشود که کارگران نه تنها با حقوق ما هیانه ۳۰۰۰ تومان نمیتوانند مسکن، پوشاک، سوخت و سایر لوازم زندگی برای زمستان و تابستان، غذای کافی و لازم معمولی برای تامین انرژی از دست رفته هنگام کار شامل گوشت، بزنج، نان، لبنیات، حبوبات، ... مخارج مدرسه بچه ها و بیول دوا و دکترخانواده و غیره را فراهم کنند، بلکه حتی نمیتوانند همان زندگی بخور و نمیر سالها پیش یا حتی چندماه پیش خود را نیز داشته باشند. واقعیت اینست که با توجه به افزایش قیمت کالاها طی چندسال گذشته، با این دستمزدها نمیتوان حداقل وسایل امرامعاش را تهیه کرد، حتی بجزرات میتوان گفت که برای نمونه هم که شده نمیتوان کسی را پیدا کرد که بتواند با این حقوق زندگی خود را بچرخاند. تازه این مسائلی را که بر شمرده ایم در رابطه با وضعیت کارگرانی است که مشغول بکارند و دستمزدی را هرچند مختصر دریافت میکنند، اسفبارتر زندگی میلیونها کارگریست که بیکارند و زدا شدن همین دستمزدنا چیز نیز محرومند. کم نیستند کارگرانی که از فقر و گرسنگی در این شرایط طاقت فرسان می سپارند و کسی از آن باخیز نمیشود. خلاصه اینکه اگرچه این آمار و ارقام از طرف رژیم اعلام گردیده و منعکس کننده تمام واقعیت نیست، لیکن در همین حد نیز نشان میدهد که طبقه کارگران ایران در فقر مطلق بسر می برد. البته این گرایش عمومی سرمایه است که همواره در جهت فقر نسبی و گاه مطلق طبقه کارگر عمل میکند. اما جمهوری اسلامی با اتخاذ سیاستهای ارتجاعی و بحران زاین گرایش عمومی سرمایه را تشدید کرده و بر فقر توده های افزوده است. اکنون باید پرسید چه کسانی هستند که از این وضعیت که کارگران و عموم توده های زحمتکش مردم با آن روبرو هستند، سود می برند؟ با شکل مختلف بر شدت استثمار افزوده اند، ساعات کار روزانه را به انحاء مختلف طولانی کرده اند، کارگران را مجبور کرده اند بجای استراحت پس از تمام کار روزانه، در پی یافتن شغل دوم و سوم باشند؟ پاسخ روشن است

آنها کسی جز سرمایه داران که با مکیدن خون کارگران هر روز فریه ترا زروزی پیش میشوند و پیوسته بر حجم سرمایه و ثروت خود میافزایند، نیستند، اگر در آمدسالیانه کارگران با داشتن دویاسه شغل مشکل به ۸۰۰۰۰۰ ریال در سال میرسد، در مقابل در آمد سرمایه داران، عموم ثروتمندان و دیگر انگلهای جامعه سالیانه از چندین میلیاردی نیز تجاوز میکنند. این یکی از نتایج نظام و شیوه تولید سرمایه داری ز جمله نظام سرمایه داری حاکم بر ایران است که شکاف میان فقر و ثروت را بوجود می آورد. این تاکید که جمهوری اسلامی با اتخاذ سیاستهای ارتجاعی، این شکاف را هر چه عمیقتر کرده است. بحران اقتصادی همه جانبه ای که چندین سال مداوم است تمام ارکان اقتصادی جامعه را فرا گرفته، شکاف میان درآمد محدود توده های مردم و درآمد معدودی از افراد جامعه یعنی سرمایه داران و زمینداران را عمیقتر کرده است، به بهای فقر و فلاکت توده ها، ثروت های افسانه ای در دست بخشی از جامعه یعنی سرمایه داران و زمینداران متمرکز گردیده است. ابعا دفتر روزافزون توده ها در مقابل جمع ثروت در دست تعداد معدودی سرمایه دار، حتی در آن حد که در آمار و ارقام دولتی و نشریات وابسته به حکومت نیز منعکس میشود، تکان دهنده است. روزنامه رسالت بنقل از سخنان عظیمی در مجلس می نویسد: "نقدینگی بخش خصوصی از ۲۱۴۰ میلیارد ریال در سال ۵۸ به ۱۲۵۰۰ میلیارد ریال در سال ۶۶ افزایش یافته است." (۱) یعنی نقدینگی بخش خصوصی طی هشت سال در حدود ۶ برابر شده است. روزنامه کیهان نیز اعلام کرده که این

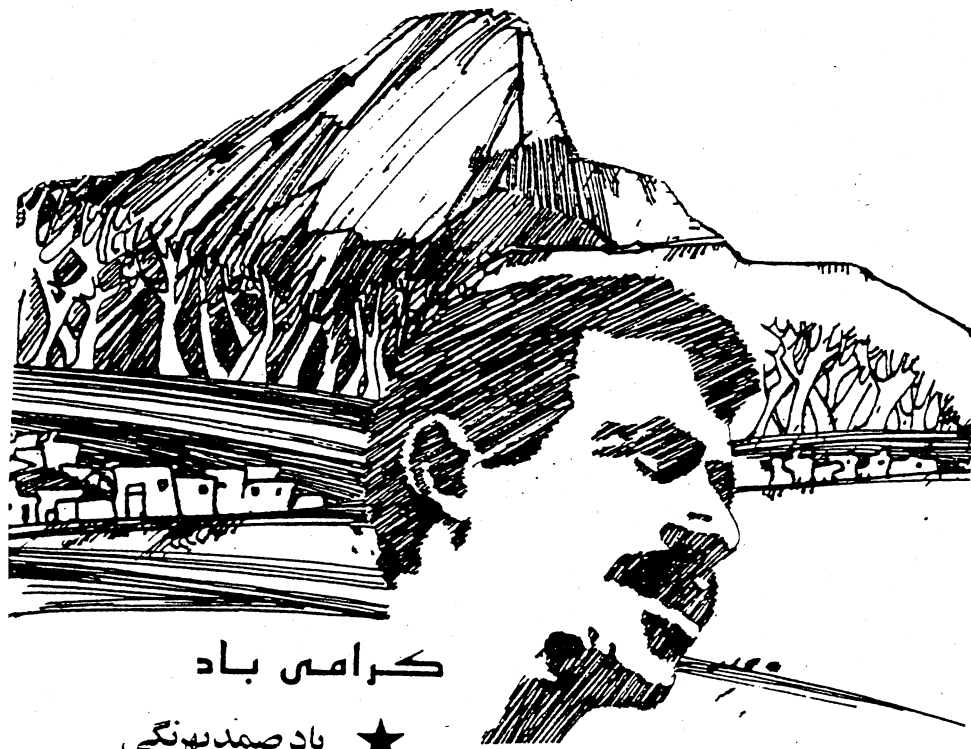
نقدینگی بخش خصوصی عمدتاً "متعلق به ۳ درصد افراد جامعه است." (۲) روشن است که این ۳ درصد افراد جامعه نیز چه کسانی هستند، سرمایه داران، زمینداران و دیگر انگلهای جامعه.

این ارقام که تنها گوشه هایی از واقعیت و شکاف میان فقر و ثروت را منعکس می سازند، تفاوت میان درآمد اکثریت عظیم افراد جامعه و اقلیت استثنای زگروچیا و لگرا که تنها به اتکاء تملک بر وسایل تولید و هر مه های قدرت سیاسی، درآمدها را جامعه را این چنین در اختیار خود میگیرند، بخوبی نشان میدهد. این ارقام نشان میدهد که بهای خانه خرابی و فقر روزافزون توده ها سرمایه داران چگونه بخش هر چه بیشتری از درآمد و ثروت جامعه را نصیب خود ساخته اند.

روشن است تا زمانی که کارگران و عموم توده های زحمتکش در پیرا کندی بسر برند و وضع به همین منوال خواهد بود، اقلیت استثنای زگروچیا و لگرا حکام برجای خواهند ماند و هر روز فریه ترا زروزی پیش میشوند و شرایط زندگی و معیشت توده ها مدام خرابتر میگردد. تغییر و تحول در وضعیت زندگی توده ها در گرو ایجاد و گسترش تشکلهای صنفی و سیاسی است. کارگران و عموم توده های زحمتکش از طریق ایجاد و گسترش تشکلهای صنفی و سیاسی خود نمیتوانند برای بهبود شرایط زندگی و معیشت خود در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی گام بردارند.

★ ★

(۱) روزنامه رسالت - ۶ شهریور ۶۸
(۲) "کیهان" - ۲۲ خرداد ۶۷



گرامی باد

★ یاد صمد بهرنگی

آموزگار و نویسنده انقلابی

بحران خلیج

و چشم انداز تحول اوضاع

نداوم غارت و استثمای رکارگران و زحمتکشان و استمرار صدور نفت که همسایگان سودهایی هنگفت برای انحصارات نفتی است و هم برای اقتصاد کشورهای امپریالیست دارای اهمیت حیاتی است، نیروهای نظامی خود را به منطقه اعزام کرده اند. بنا بر این اهداف، مقاصد و سیاستهای نیروهای که در برابر عراق صف آرائی کرده اند، هم دول امپریالیستی و هم دول ارتجاعی منطقه کاملاً روشن است. اینان نیز اهداف و مقاصد توسعه طلبانه و ارتجاعی را دنبال میکنند. لذا این حقیقت مثل روز روشن است که این بحران رخاسته از سیاستهای ارتجاعی دولتهاست که همگی ماهیت ارتجاعی اند. چنانچه بحران موجود در عرصه سیاسی راه حلی پیدا نکند و به جنگ منجر گردد این جنگ نیز جنگی ارتجاعی است. احتمال وقوع یک چنین جنگی نیز کم نیست.

احتمال وقوع جنگ

اینکه با توجه به تشدید روزافزون بحران، احتمال وقوع جنگ که قطعاً امام منطقه را فرا خواهد گرفت تا چه حد است؟ باید گفت که در شرایط موجود نظر جنگ هر لحظه منطقه را تهدید میکند. با رزترین دلیل آن نیز تمرکز حجم بسیار عظیمی از نیروهای نظامی و پیشرفته ترین سلاحها و تجهیزات امپریالیسم در منطقه است. بویژه با دیدن حقیقت را در نظر داشت که امپریالیسم آمریکا نه فقط از زاویه توسعه طلبی و جنگ افروزی ذاتی امپریالیسم بلکه به علل کاملاً ویژه ای که منتج از اوضاع بین المللی کنونی است، آماده است حتی با توسل به نیروی نظامی بحران موجود را به نفع خود حل کند، و موقعیت سیاسی نظامی خود را در منطقه مستحکم سازد. اما کنون یکرشته عوامل مانع از بروز فروخته شدن این جنگ شده اند. اولاً - علیرغم اینکه ارتش آمریکا به پیشرفته ترین سلاحهای جهان مجهز است، اما قادر نیست با یک حمله برق آسا عراق را از پای آورده و گرنجنگی آغاز شود و به درازا بکشد، جنگیدن در این منطقه برای ارتش آمریکا آنهم بمدتی طولانی کارساده ای نیست.

ثانیاً - وقوع جنگ بمعنای کشیده شدن همه دولتهای منطقه به گرداب جنگ است. در چنین حالتی دیگر کسی قادر به کنترل این منطقه و این جنگ نیست. اکنون امپریالیستها در تلاش اند که بخاطر نفرت توده های عرب از رژیم صهیونیستی اسرائیل، این کشور مستقیماً وارد معرکه نشود، اما اگر جنگ آغاز شود، لذا لزماً رژیم اسرائیل نیز به جنگ کشیده خواهد شد و اینجانبه نقطه ایست که حتی ارتجاعی ترین رژیمهای عرب نیز دیگر نمیتوانند در کنار آمریکا و اسرائیل قرار گیرند. این جنگ به جنگ دیگری بدل میشود که در یکسوی آن اعراب و در سوی دیگر آن امپریالیسم و رژیم صهیونیستی اسرائیل خواهند بود.

ثالثاً - این حقیقتاً زهم اکنون نیز روشن شده است که مداخله نظامی امپریالیسم در منطقه بشدت احساسات ضد امپریالیستی را بویژه در کشورهای عربی منطقه برانگیخته است و از هنگامی که رژیم عراق حل مسئله کویت را با خروج نیروهای رژیم صهیونیستی از مناطق اشغالی مرتبط ساخته است، جانبداری از صدام در میان توده های عرب گسترش یافته است. اگر جنگی در منطقه آغاز شود، تمایلات ضد امپریالیستی توده های مردم منطقه بشدت تقویت خواهد شد و توأم با آن امپریالیسم درگیر یک جنگ طولانی مدت خواهد شد و ثبات مطلوب امپریالیسم در تمام منطقه بهم خواهد خورد.

رابعاً - حساسیت مسئله نفت و نقش آن در اقتصاد کشورهای امپریالیستی بعنوان یک عامل مهم در این میان بحساب میآید. قطعاً اگر جنگ آغاز شود رژیم عراق تلاش خواهد کرد که اصلی ترین منابع نفتی منطقه را بویژه در عربستان و شیخ نشینهای خلیج در هم بکوبد و حتی اگر این تلاش رژیم عراق

عملی هم نگردد، با زهم خود مسئله گسترش جنگ در تمام منطقه، صدور نفت را با اختلال روبرو خواهد ساخت و در پی آن اقتصاد کشورهای سرمایه داری بحران جدی روبرو خواهد شد.

و بالاخره عامل دیگری هم که در این میان عمل میکند و مانع بمباران ضربتی تا سیسات نظامی و اقتصادی عراق میگردد ننگ همداری است. کشورهای غربی در این مراکز تا سیسات توسط رژیم عراق است. هر چند منافع اقتصادی و سیاسی امپریالیسم و انحصارات بین المللی فرا تراز مسئله جان انسانهاست و به گواه تاریخ قرن اخیر، امپریالیستها تا کنون میلیونها انسان را فدای منافع اقتصادی و سیاسی خود کرده اند و از برافروختن نفرت انگیزترین جنگها ابا نمانده اند، با این وجود مسئله افکار عمومی بویژه در کشورهای اروپایی چیزی نیست که بسادگی آنرا نادیده انگاشت. از اینرو امپریالیستها ناگزیرند در این مورد محتاطانه عمل کنند.

با توجه به مجموع این مسائل است که امپریالیسم آمریکا تا کنون نتوانسته است حمله نظامی به عراق را آغاز کند، لذا عجلت در همان حال که خود را بشکلی همه جانبه برای یک درگیری نظامی آماده میکند و در منطقه بقدرت نمائی نظامی میپردازد، با تشدید محاصره اقتصادی عراق مترصد لحظه مناسب برای حمله نظامی به عراق و یا با توسل به شیوه های دیگری از جمله کودتا برای سرنگونی صدام و استقرار یک رژیم دست نشانده در عراق است. این حقیقت را نیز نباید از نظر دور داشت که برغم آمادگی نظامی آمریکا برای حل این بحران، همان منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی اش ایجاب میکند که این بحران را ترجیحاً از طرق سیاسی بنفع خود حل کند. اینکه تا چه حد ابزارهای سیاسی و دیپلماتیک در این زمینه میتواند موثر باشد، وابسته به عوامل دیگری است که رژیم عراق نقش اصلی را در آنها ایفا میکند. یعنی به این مسئله وابسته است که آیا رژیم عراق میپذیرد یا مقاصد و اهداف خود دست بردارد؟

وضعیت کنونی رژیم عراق و موقعیت جمهوری اسلامی

چنین بنظر میرسد که در اوضاع فوق العاده بحرانی کنونی رژیم عراق در تلاش است با گرفتن برخی امتیازات از سوی و سیاسی از خواست بیشتر اوضاع بیهیژ دو موقعیت خود را در محدوده این امتیازات تحکیم کند. اما امپریالیسم لیستها بویژه امپریالیسم آمریکا که اکنون در پی فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم قدرت نمائی خود را آغاز نموده و در تلاش اند نقش بلامنازع خود را در تعیین سیاستهای جهانی و اوضاع بین المللی تحکیم کنند، قطعاً به این خواست عراق تن نخواهند داد. دادن یک چنین امتیازاتی به رژیم عراق در وضعیت کنونی که امپریالیسم برای سلطه همه جانبه بر منطقه، حراست از ثبات رژیمهای ارتجاعی، و حتی ایجاد پایگاههای جدید نظامی، نیروهای خود را به منطقه گسیل داشته است، بعید مینماید. لذا چشم انداز اوضاع، تشدید با زهم بیشتر بحران است. در این میان نقش جمهوری اسلامی را نیز نباید نادیده انگاشت. تحولات منطقه بر وضعیت جمهوری اسلامی تاثیر خواهد گذاشت. آنچه هم اکنون محسوس است، جمهوری اسلامی در کوتاه مدت از اوضاع بحرانی منطقه سود برده و میبرد. از یکسوی این بحران باعث گردید که رژیم عراق مناطقی را که در خاک ایران به اشغال خود بر آورده بود به جمهوری اسلامی پس دهد، قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را بعنوان مبنائی برای مذاکرات بپذیرد و فعلاً از ادعاهای ارضی خود دست بردارد تا بتواند مناسبات خود را با جمهوری اسلامی بهبود بخشد و نیروهای نظامی خود را به نقاط دیگر منتقل کند. این امر یک پیروزی سیاسی برای جمهوری اسلامی بود. از سوی دیگر بروز این بحران باعث افزایش درآمد جمهوری اسلامی از نفت به حدود دو برابر برگردید. رژیم از این درآمد کلان برای سروسامان دادن به اوضاع از هم گسیخته اقتصادی خود استفاده خواهد کرد و این امر بیهوده اوضاع اقتصادی آن تاثیر خواهد گذاشت. اما در دراز مدت و با تشدید بحران، جمهوری اسلامی نیز نمیتواند از عواقب وخیم این بحران و مسائل

دیگر قرار گرفته اند که مستقیماً یا غیر مستقیم از آن دفاع میکنند. در سوی دیگر امپریالیستها و گروهی دیگر از رژیم های ارتجاعی منطقه .

رژیم عراق میکوشد با ادعای مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم و حتی دفاع از آرمان مردم فلسطین، خود را برحق جلوه دهد ویر چمدار مبارزه ضد-امپریالیستی معرفی نماید. اما در ماهیت ارتجاعی این رژیم و سیاستهای ضد خلقی و توسعه طلبانه آن کمترین تردیدی نیست. ماهیت نیروهای جبهه دیگر نیز کاملاً روشن است. یک مشت دولت‌های امپریالیست توسعه-طلب، ارتجاعی و غارتگر با ضافه مرتجع ترین رژیم های منطقه. مبارزه و مخالفت با این هر دو جبهه یک سیاست انقلابی است.

نیروهای انقلابی منطقه باید پیگیرانه خواستار خروج نیروهای امپریالیست از منطقه، خروج نیروهای عراق از کویت، و حق ملت‌های کویت و فلسطین در تعیین سرنوشت خود باشند و هرگونه الحاق و انضمام طلبی را محکوم کنند. چنانچه این بحران تشدید گردد به یک جنگ در سراسر منطقه تبدیل شود، سیاست اصولی و انقلابی، استفاده از این جنگ و تضادهای آن برای سرنگونی ارتجاع حاکم در این کشورها و بیرون راندن امپریالیسم است. راه حل انقلابی که بتواند توده های مردم را نجات دهد تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ انقلابی است. اینکه تا چه حد نیروهای انقلابی منطقه بویژه نیروهای پیرو لتری قادرند نقش انقلابی خود را در چنین تحولاتی ایفا کنند، و مانع از کشاندن شدن توده های منطقه بزیور چم ناسیونالیسم و پاناسلامیسم ارتجاعی گردند، و انرژی آزاد شده توده ها را در جهت تخریب ارتجاع جهانی و منطقه ای بکار گیرند، وابسته به قدرت آنها در سازماندهی توده ها و تبلیغ مشی انقلابی است. بهر حال این قدرت هر اندازه که باشد و سیر رویدادها در هر جهتی که حرکت کند، در این واقعیت که سیاست درست و اصولی کدام است تغییری پدید نمی آورد. از بحران موجود باید به نفع توده های کارگرو زحمتکش و منافع آن استفاده کرد.

ناشی از آن برکنار ماند. طبیعی است که مطلوب ترین شرایط برای جمهوری اسلامی وضعیت لحظه کنونی است و هر چه این وضعیت طولانی تر باشد به نفع جمهوری اسلامی است. رژیم که اکنون از جهت اقتصادی و سیاسی از این بحران منتفع شده است، با تشدید بحران دچار وضعیت دشوار و پیچیده ای خواهد شد. اگر امپریالیسم موقعیت خود را در منطقه مستحکم سازد و حتی با بروز جنگ، رژیم عراق را از پای در آورد، موقعیت جمهوری اسلامی هم تضعیف خواهد شد. بدون علت نیست که مطبوعات رژیم پیوسته برای این مسئله تا کید میکنند که سرنگونی صدام در وضعیت کنونی به نفع جمهوری اسلامی نیست. این رژیم با تشدید بحران یا با ایده ژمونی آمریکا را در منطقه بپذیرد که با توجه به جناح بندیهای موجود آن، تلاطمی جدی را در پی خواهد داشت و یا جانب عراق را بگیرد و موضع آن را مستحکم سازد و حتی با آمریکا درگیر شود، که این هم به زیان آن تمام خواهد شد. لذا بدون علت نیست که سران رژیم که در همان حال سرمست پیروزیها و منافع لحظه ای خود هستند، بشدت نگران تشدید بحران در منطقه اند. سیرا وضع منطقه، روزمره آنها را ناگزیر میسازد که درگیر بحران شوند. در حالیکه اشغال کویت را محکوم میکنند، تسایل خود را به کنار آمدن با رژیم عراق نشان میدهند. برای اینکه نفوذ خود را در منطقه و در میان جنبش های پاناسلامیستی حفظ کنند، ناگزیر شده اند، در برابر رشد و نفوذ ناسیونالیسم عربی علیه آمریکا موضع گیری کنند. با تشدید بیشتر بحران جمهوری اسلامی ناگزیر خواهد شد که رسماً در یکی از دو صفت بندی موجود قرار بگیرد و بهای نتایج آنرا نیز بپردازد.

موضع اصولی در قبال این بحران چیست ؟

اکنون این سوال پیش میاید که موضع نیروهای انقلابی منطقه از جمله انقلابیون ایران در این بحران چه باید باشد ؟ آنچه که در صفت بندی های موجود با آن روبرو هستیم تشکیل دویلوک بندی از نیروهای ارتجاعی منطقه ای و بین المللی است. در یک سو رژیم عراق و برخی نیروهای

می شنویم که تو خسته یی

از : برتولت برشت

می شنویم ، که تو دیگر نمی خواهی با ما کار کنی
و داده ایی ، دیگر نمی توانی فعالیت کنی
بسیار خسته یی ، دیگر نمی توانی بیا موزی
از دست رفته یی
دیگر نمی توان انجام کاری را از تو چشم داشت .
پس بدان :
ما این همه را از تو می خواهیم .



هنگامی که خسته به خواب می روی
دیگر هیچکس تو را بیدار نخواهد کرد و نخواهد گفت :
برخیز که غذای تو آماده است .
چرا با بد غذا آماده شد ؟
هنگامی که تو دیگر نمی توانی فعالیت کنی .
در گوشه یی خواهی افتاد .
هیچکس تو را جستجو نخواهد کرد و نخواهد گفت :
" بلوایی برپا شده است ، و کارخانه ها
در انتظار تو هستند ."
چرا با بد بلوایی برپا شده باشد ؟



زمانی که مردی تو را دفن خواهند کرد

خواه مرگ تو زاده ی خطای تو باشد خواه نه .

تومی گویی :

" مدتی دراز جنگیدم ، اما حال ، دیگر ، نمی توانم . "

پس ، گوش کن :

تو خواه خطا کار باشی خواه نه ،

هنگامی که دیگر نمی توانی بجنگی نابود خواهی شد .

تومی گویی : " مدتی دراز امیدوار بودم . دیگر نمی توانم

امیدوار باشم . "

به چه امید بسته بودی ؟

به این که جنگ ، آسان است ؟

این سخن ، مقبول نیست .

روزگار ما از آنچه می انگاشتی بدتر است .



روزگار ما چنین است :

اگر ما کاری ابر مردانه انجام ندهیم ، معدومیم .

اگر نتوانیم کاری کنیم که هیچ کس از ما انتظار ندارد ،



از دست رفته ییم .

دشمنان ما منتظرند

تا خسته شویم .

هنگامی که نبرد در شدیدترین مرحله است

و جنگجویان در خسته ترین حال ،

جنگجویانی که خسته ترند

شکست خوردگان صحنه ی نبردند .

در حاشیه انتخابات مجلس خبرگان

نده است. یعنی صلاحیت اعضاء و یا کاندیداهای مجلسی را که میخواهد در مورد "ولی فقیه" تصمیم گیرد، کسانی با یستی تا نئیدکنند که خودمورد نائید و منتخب "ولی فقیه" اند! بعبارت دیگر طبق این فرمول بندی، "ولی فقیه" فقهای شورای نگهبان را انتخاب میکند، فقهای شورای نگهبان نمایندگان مجلس خبرگان را و مجلس خبرگان "ولسی فقیه" را!!

بعد از اعلام رسمی این مصوبات، بلافاصله علی اکبر محتشمی وابسته به جناح "حزب اله" در سخنان پیش از دستور مجلس به موضعگیری پرداخت. وی ضمن اظهاراتی علیه "شیطان بزرگ" آمریکا و در دفاع از ارزش ها و "اهداف انقلاب اسلامی"، "تمایلات پاناسلامیستی هم کیشان خویش را تشجیع نمود و فرود آمدن همچون صاعقه بر فرق آمریکارا وظیفه جمهوری اسلامی و "حزب اله" خواند. علی اکبر محتشمی علاوه بر این پرضد آمریکا ئی و علاوه بر آنکه مجموعه برنامه های دولت فرسنگانرا تلویحا مورد انتقاد قرار داد، به مصوبات مجلس خبرگان نیز حمله کرد و آنرا "تحراکات" خواند که فقط موجب تضعیف مجلس خبرگان است، بلکه ایسن مجلس را از حد فعلی آن به مجلسی که "فقط نماینده تفکر جناح خاصی باشد تنزل میدهد" وی با اشاره به اینکه خمینی به حفظ تعادل میان دو جناح اعتقاد داشت و این مسئله را رعایت میکرد، عنوان نمود این مسئله که امروز قرار است تعیین صلاحیت نمایندگان مجلس خبرگان به عهده شورای نگهبان باشد "خواهناخواه تلقی دخالت تفکر خاصی است" و "پایه گذاری یک جناحی شدن خبرگان دارد گذاشته میشود" وی همچنین به این نکته اشاره کرد که "شورای نگهبان که منتخب رهبری است چگونه می تواند مسئول تعیین و صلاحیت کسانی قرار گیرد که مهمترین وظیفه شان در ارتباط با رهبری است؟" و با اشاره در انتها ی صحبت های خود در مورد روزنامه رسالت و گردانندگان آن، یعنی ارگان جناح مقابل خود به اظهار نظر پرداخت و بار دیگر آنها را همان کسانی خواند که در زمان حیات خمینی "عدم اعتقاد و التزام" خویش را به ولایت فقیه و رهبری بارها و بارها نشان دادند، اما امروز مدافع دو آتشه ولایت فقیه و رهبری (خامنه ای) شده اند. محتشمی آنها را "منافقین جدید" خواند و وظیفه تمام نیروهای "حزب اله" دانست که از طریق تبیین و ترویج مواضع خط امام آنان را افشاء کنند.

بدنبال اظهارات محتشمی در مجلس، جناح رقیب موج وسیعی در مخالفت وی برپا کرد. روزنامه رسالت بلندگوی مدافعین مصوبات مجلس خبرگان از طریق ده ها مقاله و مصاحبه و اظهار نظر، علیسه سخنان محتشمی و در حمایت از مصوبات مربوطه

موضعگیری کرد. افراد، محافل و ارگان های وابسته به این جناح با پر خاش علیه رقیب، مخالفتیسن مصوبات را در زمره "دشمنان اسلام" قرار دادند. خامنه ای مجلس خبرگان را "مهمترین رکن نظام جمهوری اسلامی" خواند. جا معه مدرسین طی صدور اطلاعیه ای ضمن تا ئید سخنان خامنه ای، حمایت قاطع خود را از این مصوبات اعلام کردند نسبت به "تحراکات" مخالفین و کسانی که در این باره ایجاد شبهه میکنند هشدار داد، هشدار به اینکه "ملست هوشیار! نسبت به این "تحراکات" و عاقبت سوء آن بی تفاهت نمی ماند. فرسنگانی طی اظهاراتی علاوه بر آنکه از برنامه های دولت به دفاع برخاست و بر ضرورت پیشبرد آن تا کیدورزید، با طرح ایسن نکته که "نباید شعارهای چپگرایانه جا هلانسه را پذیرفت" و اینکه در مورد برنامه های دولت "انسان های نادان و جاهل ممکن است یک حرفهائی بزنند" به محتشمی پاسخ داد و در مورد مجلس خبرگان چنین اظهار نمود که "چنانچه کسی و یا جریانی بخواد آنرا تضعیف کند این مسئله خیانت محسوب میشود و نباید آنرا تحمل کرد" جا معه انجمن های اسلامی با زار و صاف تهران نیز از این مصوبات حمایت کرد و آنرا اقدامی جهت مایوس کردن "خطوط التقاطی" و قدرت طلبان و پشتوانه ای محکم برای رهبری و ولایت فقیه دانست و سخنان مخالفین را "زمره های شومی" خواند که در خط آمریکا است. دبیرخانه ائمه جمعه نیز ضمن حمایت از مصوبات مربوطه، مخالفت با آنرا خیانت خواند. (نقل قول ها همه از روزنامه های کیهان و رسالت تیرماه الی شهریور ۶۹ میباشند.)

سرمقاله های روزنامه رسالت در حمله و اظهار مخالفت علیه رقیب، دست همه همپشتان خویش را از پشت بست. این روزنامه القاء شبهه در مورد مصوبات مجلس خبرگان را "تضعیف نظام" معنی کرد و علی اکبر محتشمی و طرفداران وی را "منافقین جدید" خواند. این روزنامه شخص محتشمی را با زیچه دست آمریکا و کسیکه نسبت به خود متوهم شده است، و سخنان وی را "گزاره گوئی" های غیر قابل بخشش نامید و زوی خواست که نسبت به "تبلیغات مسموم" خود عذرخواهی کند. مخالفین "حزب اله" در پاسخ ایرادات و شبهات مربوط به مصوبات فوق چنین استدلال می کنند که فقهای شورای نگهبان افرادی "عادل" و "مجتهد" اند و مورد تا ئید و منتخب خود "امام" بوده اند. فردعادل و مجتهد هم مسائل سیاسی و خطی را در کار و قضاوت خویش دخالت نمیدهد. بنا بر این گفتن اینکه آنها از یک جناح اند بی معنی است. روزنامه رسالت چنین ادعا میکند که در نهایت حتی چنانچه فقهای شورای نگهبان دارای تفکر خاصی هم باشند "حضرت امام" این تفکر را در مجموع طی سالیان بعد از انقلاب برای حفظ اسلامیت و... برگزیده اند و مقام معظم رهبری همین سیاق را ادامه داده اند" و خلاصه آنکه این مصوبات "موجب تضعیف

خبرگان نیست، بلکه موجب تضعیف مخالفین ولایت فقیه است" و چنین اطمینان میدهد که این مصوبات با "جوسا زیبا" تغییر نخواهد کرد. آخر الامر آنکه علی اکبر محتشمی را از آنچه که بر سر افرادی چون شیخ علی تهرانی و لاهوتی که دارای "سوابق انقلابی" هم بوده اند، آدمی ترساند و از وی میخواهد که از سر نوشت این افراد درس بگیرد، در غیر این صورت واگرد راه خود تجدیدنظر نکند "مردم نشان داده اند و نشان میدهند که با مخالفین نظام ولایت" چگونه رفتار خواهند کرد.

حملات سخت و بلا نقطه ای که به محتشمی و طرفداران وی صورت میگردد "حزب اله" را به تقابل می کشاند. همفکران محتشمی علیه برخوردهای روزنامه رسالت موضع می گیرند و طی اظهارات خود از محتشمی بعنوان فردی که مورد اعتماد و "امین" خمینی بوده است به دفاع بر می خیزند. معروفترین چهره های مجمع روحانیون مبارز چون کربوسی، خلخالی، موسوی خوئینی ها و... در این مورد صحبت میکنند و گرچه همگی آنها جا بجا در سخنان خود بر رهبری خامنه ای و "بیعت" خود با وی تاکید میورزند تا تبلیغات حریف را خنثی سازند، با این همه همگی به دفاع از محتشمی بر می خیزند و بر خورد مخالفین وی را نادرست و "اها نت آمیز" تلقی می کنند. و با اشاره در مورد مصوبات مجلس خبرگان چنین عنوان میکنند که "ائین نامه قبلی با هیچ مشکلی مواجه نبوده است" و لذا کسانی دست به تغییر آن زده اند مشخصا "انگیزه های سیاسی" داشته اند. کربوسی در این مورد میگوید "حتما کسانی که این کار را کرده اند نظری دارند و با اشاره سعی بوده است که یک فردی نیاید در مجلس خبرگان علی رغم آنکه گروهی خود را آماده کرده بودند و قصد داشتند در این انتخابات شرکت کنند" و بدینسان انگیزه اقدام جناح مقابل خود را در جلوگیری از ورود طرفداران جناح دیگر به مجلس خبرگان بر ملا میسازد خلخالی نیز در بخشی سازی استدلال رسالت و اینکه چون شورای نگهبان منتخب خمینی بوده اند پس دیگر هیچگونه اشکالی در کار آنها نیست و یا نخواهد بود، به اختلافات مشخص شخص خمینی با شورای نگهبان در مورد "قانون کار" و "مسائل دیگر" اشاره میکند و اینکه همین وجود اختلافات موجب تا سیس یک مرجع دیگری تخت عنوان مجمع تشخیص مصلحت نظام گردید و اضافه میکند که "اگر مطالبی را که شورای نگهبان میگوید در بست یا بید قبول نکنیم و حضرت امام مثلا بجنور بوده که وقتی که اینها را می گفتند مجتهد عادل اند و دیگری چون و چرا حرفشان را با بید قبول نکنیم اصلا منجر به مجمع تشخیص مصلحت نظام نمی شد این معلوم می شود که اختلاف سلیقه هست". و بدینسان گرچه سران "حزب اله" نسبت به مصوبات مجلس خبرگان همچنان معترض باقی میمانند و از شبهات خویش نسبت به آن دست نمیکشند و اگر چه



یادداشت‌های سیاسی

☆ در حاشیه "انتخابات مجلس خبرگان"

اولین دوره هشت ساله مجلس ارتجاعی "خبرگان" در پایان بهمن ماه سال جاری به اتمام می‌رسد. از این رو جمهوری اسلامی سرگرم فراهم ساختن مقدمات "انتخابات" جدیدی است که قرار است در ۱۶ مهرماه برگزار شود و این نهاد ارتجاعی دوره دوم کارخوبیش را آغاز کند. آئین نامه مجلس خبرگان، مقررات مربوط به انتخابات این مجلس و از جمله شرایط انتخاب شوندهگان را بیان کرده است، اما قبل از فرا رسیدن موعد انتخابات، مجلس خبرگان فعلی در نخستین نشست اجلاس سالانه خود، تغییراتی را در این آئین نامه ایجاد نمود و آن را به تصویب رسانید که اعتراضات و انتقاداتی را برانگیخت و کشمکش‌های دو جناح اصلی حکومتی را نیز دراز کرد. در دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی، مجلس خبرگان جایگاه ویژه و بسیار مهمی دارد. این مجلس به لحاظ مهمترین و اصلی ترین وظیفه و اختیاراتش که عزل و نصب "رهبری" یا همان "ولسی امر" باشد اهمیت بسیار زیادی کسب میکند و نقش منحصر بفردی دارد، از این رو بدیهی است که جناح‌های مختلف حکومتی روی ترکیب نمایندگان آن حساس باشند و با یکدیگر به رقابت بپردازند. هر آینه در نظر گرفته شود که "ولسی فقیه" و یا "ولسی امر" از "ولایت مطلقه" برخوردار است و در مورد همه مسائل حکومتی و غیر حکومتی حرف آخر را می‌زند و هیچ مقام و یا ارگان دیگری جز همین مجلس خبرگان نمیتواند در موردی نظری بدهد و یا تصمیمی بگیرد، آنگاه اهمیت این مجلس و اجرام گرايشات و دست‌های بندیدهاى درون آن بهتر مشخص میشود.

و اما تغییرات مصوب مجلس خبرگان، اساساً ناظر بر تضعیف هر چه بیشتر جناح "حزب اله" ("تندروها") و تقویت جناح مقابل است، یعنی جناحی که امروز ائتلاف خامنه‌ای - رفسنجانی بر راس آن قرار گرفته است. از همین رو است که این مصوبات مورد اعتراض و انتقاد دست اول قرار میگیرد.

در تاریخ ۲۴ مرداد سال جاری، رژیم جمهوری اسلامی کاغذی کاشف پور، عضو کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی را در ترکیه ترور کرد و بزرگ دیگری به پرونده سیاه و جنایت با رخود اضافه نمود. جمهوری اسلامی که یک رژیم سرکوبگر فوق ارتجاعی و جنایتکار است و متجاوز از بیست و نه سال است که به کشتار و سرکوب انقلابیون و عموم کارگران و زحمتکشانیان مشغول است، مدتهاست که سیاست سرکوب و ترور مخالفین خویش را به خارج از مرزهای ایران نیز گشوده است و طی حدود یکسال گذشته چندین نفر از رهبران سازمانهای سیاسی مخالف خویش را از پای در آورده است. بیست و دوم تیرماه سال ۶۸ عبدالرحمن قاسمی دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران و دوستن از همراهان وی، توسط تروریست‌های جمهوری اسلامی در اطیش به گلوله بسته شدند. شهریور همان سال صدیق کمانگر و غلام کشتا و روزا زکادری از اعضای حزب کمونیست و کومله در کردستان و قبرس دست‌مزدوران رژیم از پای درآمدند. فروردین سال جاری کاظم رجوی از فعالین سازمان مجاهدین به ضرب گلوله تروریست‌های جمهوری اسلامی در سوئیس به قتل رسید و با لاکه ترور کاغذی کاشف پور در ترکیه، آخرین نمونه تا این لحظه، گویای تداوم جنایات رژیم و تلاش مستمر آن در سر به نیست کردن رهبران سازمان‌های سیاسی مخالف خویش است. نحوه ارتکاب این جنایات، همگی دال بر آن است که جمهوری اسلامی بطور سازمان یافته و بر طبق یک برنامه حساب شده عمل میکند. دست‌جات و بیژره و عناصرمعینی که آزمون‌ها و دوره‌های خاصی را طی کرده اند و همه گونه امکانات و اسلحه و از جمله امکانات ترور در کشورهای مختلف از قبیل پاسپورت و ویزا و غیره در اختیار دارند، در پوشش‌های مختلف رسمی و دولتی به خارج کشور اعزام می‌شوند و به این اعمال جنایتکارانه دست می‌زنند. رژیم تروریستی جمهوری اسلامی برای دستیابی به اهداف پلید خود به اشکال و شیوه‌های متنوع و

اما قبل از آنکه ببینیم "حزب اله" در مقابل ایس مصوبات چه واکنشی از خود نشان میدهد و انتقاد و اعتراض خویش را چگونه انعکاس میدهد، بهتر است مختصری در مورد خود این تغییرات صحبت کنیم. تغییرات آئین نامه مجلس خبرگان، عمدتاً ناظر بر شرایط انتخاب شوندهگان است. این تغییرات بطور مشخص در تبصره‌های ۱ و ۲ از ماده ۲ فصل مربوط به شرایط انتخاب شوندهگان انعکاس یافته است. ماده ۲ آئین نامه مجلس خبرگان میگوید: "خبرگان منتخب مردم با بیداری شرایط زیر باشد: الف - اشتهار به دیانت و ... ب - آشنائی کامل به مبانی اجتهاد با سابقه تحصیل در حوزه‌های علمیه بزرگ در حدی که بتواند افراد صالح را برای مرجعیت و رهبری تشخیص دهد. ج و د و ه ... تبصره ۱: تشخیص واجد بودن شرایط با گواهی ۳ نفر از استادان معروف درس خارج حوزه‌های علمیه می‌باشد. تبصره ۲: کسانی که رهبری صریحاً و یا ضمناً اجتهاد آن‌ها را تایید کرده است و کسانی که در مجمع علمی یا نزد علمای بلاد خویش شهرت اجتهاد دارند دنیا زندگواهی نامه مذکور نمی‌باشند" موارد فوق به شکل زیر تغییر یافته است:

" الف ... ب - اجتهاد در حدی که قدرت استنباط به بعضی مسائل فقهی را داشته باشد و بتواند دولی فقیه واجد شرایط رهبری را تشخیص دهد. تبصره ۱ مرجع تشخیص دارا بودن شرایط فوق، فقهای شورای نگهبان قانون اساسی می‌باشند. تبصره ۲: کسانی که رهبری معظم انقلاب صریحاً و یا ضمناً اجتهاد آن‌ها را تایید کرده باشد، از نظر علمی نیاز به تشخیص فقهای نگهبان نخواهد داشت" هما نظر که ملاحظه می‌کنید طبق این تغییرات، تشخیص صلاحیت کاندیدهای مجلس خبرگان، بر عهده فقهای شورای نگهبان گذاشته

کک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به آدرس سازمان ارسال نمایند.

A. MOHAMMADI
490215483
Amro Bank
Amsterdam-HOLLAND

☆
گرامی باد خاطره
کمونیست کبیر
هوشی مین

برای تماس با
سازمان چریکهای فدائیان خلق ایران (اقلیت)
نامه‌های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و آنها را بخوابید نامه‌ها را به آدرس زیر بفرستید.
Post Fach 302921
1000 Berlin 30
West Germany